



تجاوز جنسی در روابط زناشویی از منظر حقوق و اجتماع در ایران و انگلستان

زهرا کاظمی^۱
قاسم، قاسمی^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۰۳/۲۷ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۱۱/۲۳

چکیده

خانواده نقش اساسی در ادامه حیات جامعه دارد و همواره به عنوان یکی از مهمترین نهادهای اجتماع شناخته شده است. لذا دولت‌ها اقدامات مختلفی را برای حمایت از کیان خانواده اتخاذ می‌کنند. یکی از این اقدام‌ها، جرم انگاری رفتارهایی است که خانواده را تهدید می‌کند. خشونت علیه زنان در محیط خانواده، به عنوان یکی از این رفتارها و ناقض اساسی‌ترین حقوق زنان، توجه همگان را به خود جلب نموده است. با وجود کلیه اقدامات و توجهاتی که خصوصاً در سال‌های اخیر در بعد ملی و بین‌المللی نسبت به خشونت علیه زنان صورت گرفته است، اما هر روزه زنان در سراسر جهان به اشکال گوناگون هدف خشونت واقع می‌شوند. در حقوق کیفری ایران برخلاف حقوق کیفری انگلستان، تجاوز جنسی در بستر زناشویی و دیگر مصادیق رابطه جنسی بدون رضایت علیه زوجه خشونت جنسی به شمار نمی‌رود و قانونگذار ایران این گونه اعمال را در حیطه ازدواج موقت و دائم جرم ندانسته است و خلاء جرم-انگاری در این خصوص احساس می‌شود. این در حالی است که در حقوق انگلستان نزدیکی بدون رضایت با همسر و سایر مصادیق خشونت‌های جنسی با درجه اخف‌تر پیش‌بینی و جرم انگاری شده، و چنانچه عمل جنسی با وجود عدم رضایت همسر انجام گیرد تجاوز جنسی در روابط زناشویی محسوب می‌شود. در این مقاله سعی بر این است که پدیده تجاوز جنسی در روابط زناشویی را در دو حوزه حقوق و اجتماع در نظام کیفری ایران و انگلستان بررسی نماییم.

کلید واژه‌ها

مداخله کیفری، روابط زناشویی، تجاوز جنسی در روابط زناشویی، آسیب شناسی اجتماعی.

^۱ دانش آموخته کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. Zahrakazemi88@yahoo.com
^۲ دکترای حقوق کیفری و جرم‌شناسی، استادیار دانشکده حقوق و الهیات و علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (استاد راهنما و نویسنده مسئول): ghassem.ghassemi@gmail.com

مقدمه

با توجه به نقش زن و مرد در خانواده، ادامه موجودیت خانواده متکی به نقش آفرینی آنها می‌باشد. از آنجا که زن نقش اساسی و حساسی را در خانواده ایفا می‌کند و نقش مهمی در تربیت فرزندان، حفظ آرامش و بنیان خانواده دارد این هدف در حالی میسر می‌شود که زنان در محیطی آرام، مطمئن و دور از خشونت به سر برند. با توجه به نقش حساس زن در تربیت فرزندان و حفظ پیوند اخلاقی و عاطفی میان اعضای خانواده، نیازمند توجه بیشتر از سوی قانونگذار می‌باشد. اما امروزه خانواده، این محل سکونت نیز در معرض آسیب‌ها و ناامنی‌های بسیار قرار گرفته است. به طوری که زنان در این مکان، به جای تجربه مفاهیم مثبتی چون محبت، همدلی، ایثار، خشونت را از سوی همسر خود تجربه می‌کنند. خشونت علیه زنان، امروزه با روند رو به رشد خود و پیچیدگی‌های خاصی که پیدا کرده است، به عنوان نقض اساسی ترین حقوق زنان توجه همگان را به خود جلب نموده است. این پدیده که از نظر تاریخی قدمتی به اندازه عمر بشر دارد، از دیرباز در زندگی انسان وجود داشته است، اما در عین حال مدت زمان زیادی نیست که مورد توجه قرار گرفته است. خشونت دارای ابعاد گسترده و ویژگی‌های خاصی است که عامه مردم تنها خشونت جسمانی را به دلیل بر جای گذاشتن آثار ظاهری بر جسم زن، خشونت بر علیه آنان به شمار می‌آورند و سایر اشکال خشونت از جمله خشونت روانی، مالی و جنسی نه تنها در افکار عموم بلکه در قانون نیز جایگاهی ندارند.

یکی از اقسام خشونت علیه زنان که علیرغم اهمیت آن، به دلیل مسائل فرهنگی و اجتماعی کمتر مورد توجه قرار گرفته است، تجاوز جنسی در روابط زناشویی است. عمل خشونت آمیز تجاوز در روابط زناشویی، برقراری هرگونه رابطه جنسی بدون رضایت زن را شامل می‌شود. این نوع از خشونت جنسی، ریشه در فرهنگ و عقاید غلط داشته و مردان تصور می‌نمودند که زنان جزء اموال و مالکیت آن هاست و یا زنی که پیمان زناشویی بسته هر زمان که شوهر تقاضا نماید، باید بر انجام عمل جنسی تن در دهد و رضایت زن برای انجام رابطه جنسی لازم نمی‌باشد. البته گاهی مردان صرفاً برای پاسخ به نیازهای جنسی خود به این عمل مبادرت نمی‌ورزند، بلکه از آن به عنوان ابزاری برای تحقیر و توهین زن و نشان دادن قدرت مردانه خود استفاده می‌کنند و از این طریق زن را از لحاظ روانی و جسمی آزرده می‌نمایند.

از آنجا که خانواده اولین گروهی است که فرد در آن عضویت می‌یابد و طی فرایند اجتماعی شدن، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی در او درونی می‌شود. در نتیجه‌ی رابطه متقابل بین جامعه و خانواده، ویژگی‌ها و آسیب‌های آن هم از هم تاثیر می‌پذیرد، بنابراین نهاد خانواده از اهمیت

بسیاری برخوردار است و مناسبات درون خانواده و نقش افراد نیز جایگاه ویژه ای می‌یابد که دولت‌ها به منظور داشتن جامعه ای سالم اقدام به حفظ کیان خانواده به منظور حفظ تامين هدف مزبور را مدنظر قرار می‌دهند. این امر با جرم انگاری رفتارهایی که سبب از بین رفتن خانواده می‌شود، تحقق می‌یابد.

در دسامبر ۱۹۹۳ کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در بیانیه ای خشونت علیه زنان را منع نمود و تجاوز جنسی در روابط زناشویی را جزء خشونت علیه زنان به حساب آورد و از دولت‌ها می‌خواهد تا نسبت به جرم انگاری آن در قوانین خود اقدام نمایند. چرا که خشونت در بستر زناشویی علاوه بر جسم، روان زنان را نشانه گرفته و صدمات جبران‌پذیری را به بار می‌آورد که سلامت زنان و به تبع آن سلامت خانواده و جامعه را نیز به خطر می‌اندازد. به رسمیت شناختن این امر توسط دولت و نظام قضایی در کشورها، سبب شده است که دولت‌ها به صورت جدی‌تر مشکلات و مسائل مربوط به این حوزه را در نظر بگیرند.^۱

در جامعه متمدن امروز که در بسیاری از موارد شعار تساوی زن و مرد سر داده می‌شود، حق کنترل کامل یک زن از جسم وی نباید دریغ شود، که این امر مهم نیازمند توجه قانونگذار و جرم انگاری عمل تجاوز جنسی در روابط زناشویی به عنوان یکی از مصادیق خشونت علیه زنان می‌باشد. چرا که قوانین پیام دهنده آن هستند، که در جامعه چه اموری ارزشمند و چه اموری ارزشمند نمی‌باشد. اگر در جامعه ای خشونت علیه زنان حتی جرم تلقی نگردد، خطر به کارگیری خشونت در آن خیلی بیشتر خواهد بود. در حالی که اگر جامعه خشونت علیه زنان را جرم بدانند، منابع قدرت زن برای مقابله با خشونت مرد افزایش خواهد یافت. در واقع قانون به جامعه پیام می‌دهد که خشونت امری غیرقانونی و کجروی اجتماعی و قابل مجازات است و این باعث می‌شود که زنان بیشتر بتوانند با استفاده از قانون در برابر مردان ایستادگی کرده و با خشونت مقابله کنند.

آنچه در این مقاله پاسخگویی به آن مطمح نظر است بررسی این موضوع است که پدیده تجاوز جنسی در روابط زناشویی با توجه به پیامدهایی که به همراه دارد در نظام حقوق کیفری انگلستان و ایران از چه جایگاهی برخوردار است؟

امروزه خشونت جنسی در روابط زناشویی با روند رو به رشد خود به عنوان نقض اساسی ترین حقوق زنان نتوانسته نه تنها در افکار عموم بلکه در قوانین ایران بر خلاف قوانین انگلستان

^۱ در سال ۲۰۰۶ دبیر کل سازمان ملل متحد خبر داد که تجاوز زناشویی در ۱۰۴ کشور جهان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرد.

جایگاهی را به خود اختصاص دهد. این در حالی است که خشونت جنسی در روابط زناشویی به دلیل پنهان بودن و سکوت زنان در مقابل این عمل نیازمند حمایت ویژه قانونگذار می‌باشد. خطرناک بودن تجاوز جنسی در روابط زناشویی برای زنان، وجود تعبیر مختلف در خصوص مفهوم و محدوده این نوع خشونت و فقدان موانع حقوقی و قضایی جدی در برابر مردانی که به خشونت جنسی علیه زنان روی می‌آورند بررسی مستقل آن را ایجاب می‌کند. پس در این نوشتار، ابتدا به بررسی جایگاه تجاوز جنسی در روابط زناشویی در نظام حقوقی ایران و انگلستان می‌پردازیم و سپس به اهمیت و پیامدهای مستقیم و غیر مستقیم تجاوز جنسی در روابط زناشویی و بررسی نقش فرهنگ در خصوص این پدیده پرداخته می‌شود. همچنین باید اذعان داشت که شیوه توصیفی به منزله روش پژوهش این مقاله انتخاب شده است. نگارنده با بررسی وضعیت موجود در دو نظام حقوقی ایران و انگلستان، به تشریح و تبیین دلایل و چرایی وضعیت مسئله و ابعاد آن، با مراجعه به بنیان‌های نظری مرتبط با این نوشتار که در منابع مختلف موجود در کتابخانه‌ها و اماکن دیگر قابل دسترسی است از طریق فیش نویسی، اقدام به جمع آوری داده‌های مورد نظر کرده است که با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی که در حقوق کیفری متداول است به صورت تطبیقی به تحلیل توصیفی داده‌ها پرداخته است.

۱- جایگاه تجاوز جنسی در روابط زناشویی

تجاوز جنسی در روابط زناشویی یک نوع از خشونت بر اساس جنسیت، علیه زنان است که در بیانیه سازمان ملل متحد در حذف خشونت علیه زنان، خشونت خانگی را جسمی، جنسی و روانی دانسته است و تجاوز توسط شوهر مصداقی از خشونت جنسی خانگی تلقی می‌شود (Ylo, 1996, 132). خشونت جنسی در روابط زناشویی یکی از اصلی‌ترین انواع خشونت صمیمانه است که با وجود پیامدهایی مانند معلولیت‌های شدید و حتی گاهی مرگ، چندان مورد توجه قرار نگرفته است، (Zender, 2008, 437). تجاوز به همسر، عبارت از عمل نزدیکی بر خلاف تقاضا و خواسته‌ی زن، با توسل به زور، تهدید یا ایجاد ترس ناشی از ورود صدمه‌ی بدنی بر همسر یا شخص دیگر است (Walston, 1999, 3). این شکل از سوء استفاده جنسی می‌تواند شامل هرگونه عملیات جنسی ناخواسته‌ای باشد، که توسط یک مرد بر روی همسرش واقع می‌شود که چنین بدرفتاری‌ای به طور اجتناب ناپذیری، اعمال شرم آور و خوار کننده دیگری را نیز به همراه دارد. (Henderson, 1997, 6). تجاوز جنسی در روابط زناشویی می‌تواند مصادیق

مختلفی داشته باشد از جمله رابطه جنسی بدون رضایت زن در لحظه برقراری رابطه، رابطه جنسی همراه با خشونت، کنش‌های جنسی نامعقول که زن رضایت ندارد (Bergen, 2009, 18). یکی از مطالبات اساسی جنبش‌های برابری طلب زنان در انگلستان این بود که آمیزش جنسی اجباری شوهر با همسر، در صورت عدم رضایت زن به همبستری، تجاوز جنسی محسوب شود. دادگاهی در انگلستان در یک دعوی حقوقی با طرح سه دیدگاه توجیه کننده فرودستی زنان، از پذیرش همبستری اجباری شوهر با همسر به عنوان تجاوز جنسی خودداری ورزید:

نخست: این دیدگاه که وقتی زن ازدواج می‌کند، تلویحا رضایت می‌دهد که تحت هر شرایطی با شوهرش همبستر شود.

دوم: این دیدگاه که زن جزء مایملک و ملک شوهر است.

سوم: این دیدگاه که در ازدواج شخصیت زن تحت الشعاع مرد قرار می‌گیرد، بنابراین پس از ازدواج فقط یک شخص حقوقی وجود دارد و آن شوهر است. معنای این حرف آن است که زن شخصیتی حقیقی ندارد که بتواند با استناد به آن علیه سوء استفاده از خود شکایت کند.

هر سه دیدگاه بیانگر این اندیشه هستند که زنان در بستر ازدواج فرودست هستند و شوهر را هیچ گاه نمی‌توان به ارتکاب تجاوز جنسی علیه همسرش محکوم کرد، Bromley, 1976, (472). این عقیده به نوشته‌هایی از حقوقدانان انگلیسی قرن هفدهم باز می‌گردد، که در آن آقای ماتئو هیل^۱ در سال ۱۷۳۶ و متعاقب یک تصمیم قضایی، بیان داشت با رضایتی که زن نسبت به ازدواج می‌دهد، به دنبال آن رضایت به نزدیکی جنسی با همسرش برای ادامه زندگی داده شده است و آن زن نمی‌تواند رضایتش را پس بگیرد. بدین منظور که رضایتی ذاتی، ضمنی و برگشت ناپذیر در عقد ازدواج وجود دارد، که طی آن زن می‌پذیرد خودش را در اختیار شوهرش قرار دهد و این امر احتمال وقوع تجاوز را منتفی می‌کند. یعنی زن حق امتناع از برآوردن خواسته‌های جنسی شوهرش را ندارد، (Hale, 1736, 629).

این رویکرد، خاستگاه تاریخی تجاوز جنسی در روابط زناشویی را نشان می‌دهد و به این دیدگاه که زنان یا دارایی پدران یا همسران خود در ازدواج هستند. مرتبط بود. در ابتدا تجاوز جنسی در روابط زناشویی، یک جرم علیه اموال بود که تجاوزکننده در دارایی مرد دیگری

¹ Hale, Matthew

دخالت کرده بود و اگر زن باردار می‌شد، جزء میراث اموال خانوادگی محسوب می‌شد. به این دلیل این امر برای یک مرد که همسرش را اجبار کند تا با او نزدیکی جنسی داشته باشد قابل پذیرش تلقی می‌شد، چرا که آن زن دارایی او بود و باید هر آنچه را که مرد دوست می‌داشت انجام می‌داد.

زمانی که برای نخستین بار در سال ۱۹۷۶ جرم تجاوز جنسی در روابط زناشویی تعریف شد، به علت وصف غیر قانونی در تعریف این عمل، چنین فهمیده شد که این جرم صرفاً خارج از علقه زوجیت قابل تحقق است و تنها استثنایی که بر این قاعده وارد می‌شد، زمانی بود که به موجب دستور دادگاه و یا هر چه که در حکم آن بود، فسخ رضای زن به نزدیکی، آشکار شده باشد. مثل حکم به تفریق قضایی^۱ و یا حکم دادگاه نسبت به محدود کردن شوهر از تعرض به همسرش. اگر مرد ادعا می‌کرد که به حکم قانون اشراف نداشته، یکی از مواردی بود که چهل به قانون رافع مسئولیت کیفری او می‌شد، (Hanmer & Itzin, 2000, 59).

آنچه از قانون جرایم جنسی انگلستان مصوب ۱۹۷۶^۲ برداشت می‌شود، این است که فردی مرتکب تجاوز جنسی در روابط زناشویی است که به طور غیر قانونی نزدیکی جنسی (چه از قبل و چه از دبر) با زنی انجام دهد که رضایت به این عمل نداشته باشد. و ثانیاً مرد در زمان ارتکاب عمل، به عدم رضایت طرف مقابل علم داشته باشد و یا نسبت به آن بی‌مبالات بوده باشد. اما قید غیر قانونی بودن در متن فوق موجب می‌شد تا تجاوز از سوی شوهر جرم محسوب نشود.

جرم انگاری این عمل در انگلستان مخالفان و موافقانی را به همراه داشت. مهمترین دلیل که برای حمایت از حذف مصونیت مرد در ازدواج بیان داشتند، اهمیت رابطه جنسی بدون رضایت در ازدواج است و این نوع رابطه به همان اندازه که در خارج از ازدواج اتفاق می‌افتد جدی است و با این فکر که رابطه جنسی بدون رضایت در خارج از ازدواج تاثیر جدی تری دارد، مخالفت نمودند. تاثیر آسیب زای تجاوز در بستر زناشویی توسط گروه‌های زنان مورد توجه قرار گرفته است. گروه زنان مخالف تجاوز، طبق نظر سنجی که در سال ۱۹۸۵ انجام داده اند، به این نتیجه رسیدند که تجاوز توسط همسر به همان اندازه دردناک و آسیب زاست که توسط یک فرد غریبه صورت گیرد و حتی ممکن است به مراتب بدتر باشد. همچنین اتحادیه مادران نیز

¹ Judicial Separation

² Sexual Offences Act 1976.

که طبق نظراتی که دریافت کردند، این گونه بیان داشتند که این امر به همان اندازه که توسط فرد غریبه صورت گیرد آسیب زنده می‌باشد.

دلیلی که در حمایت از این اعتقاد (مبنی بر این که این عمل به همان اندازه درناک است که از طرف یک غریبه رخ دهد) بیان داشتند این بود که این عمل سوء استفاده از قانونی است که می‌بایست نشان دهنده عشق فرد باشد و همچنین سوء استفاده از اعتماد فرد است. همچنین مشکلات دیگری از طرف نهاد زنان بیان گردیده است، مبنی بر اینکه زنانی که به اجبار مورد استفاده جنسی همسرانشان قرار می‌گیرند، باید برای جلوگیری از این عمل خانه را ترک کنند و این موضوع به دلایل وابستگی مالی و وجود فرزندان امری غیر ممکن می‌شود، که در این مورد طبق یک نظر سنجی که توسط گروه زنان مخالف تجاوز صورت گرفته به این نتیجه رسیدند که ۷۹ درصد از زنانی که قصد ترک همسران متجاوز خود را داشتند، به دلیل نبود پشتوانه مالی و سرپناه از این کار بازداشته شده‌اند. (Chancellor, 1992, 9)

مخالفان جرم انگاری دلایلی از جمله ورود ضرر به اشخاص حاضر در رابطه زناشویی و نهاد ازدواج، سختی امکان اثبات جرم در روابط زناشویی، احتمال اتهام غلط یا تهدید، را بیان نمودند. در هر حال، کمیته تجدیدنظر در حقوق جزا در سال ۱۹۸۴ توصیه نمود که این قاعده حداقل در مورد زن و شوهری که هنوز با یکدیگر زندگی می‌کنند محفوظ بماند. معنای این سخن آن بود که شوهر نباید محکوم به جرم تجاوز جنسی در روابط زناشویی به همسر خود گردد. استدلال آنها عمدتاً آن است که برای اثبات تجاوز در چنین مواردی مشکلات بسیاری وجود دارد و بهتر آن است که تصمیم‌گیری در این موارد به حقوق مدنی راجع به نکاح و طلاق واگذار شود (Hanmer & Itzin, op. cit, 60).

در همین راستا در سال ۱۹۸۸، دادگاه تجدیدنظر در پرونده ای موسوم به (kovalski) محکومیت شوهری را پس از متارکه با همسرش به خاطر آن که در زمان زندگی زناشویی با او آمیزش جنسی از طریق دهان انجام داده بود را تایید کرد و متعاقب آن دادگاه مقرر نمود که ازدواج، متضمن رضایت نسبت به عمل جنسی از طریق دهانی نمی‌شود. از آنجا که نمی‌توان گفت تجاوز جنسی در روابط زناشویی به همسر تاثیر خفیف تری نسبت به انجام این عمل در مورد یک زن بیگانه دارد، از این رو جرم انگاشتن آن، نوعی اقرار به حق استقلال و آزادی زنان در انتخاب عمل جنسی محسوب خواهد شد (عظیمیان، ۱۳۸۷، ص ۱۶). بنابراین در روز ۱۴ مارس ۱۹۹۱، دادگاه استیناف (در پرونده R v R) مبنای این قاعده را که زن به وسیله ازدواج، رضایت خود را برای برقراری نزدیکی جنسی در طول مدت ازدواج اعلام کرده است، غیر واقع

بینانه اعلام کرد، و مقرر نمود که هیچ قاعده ای وجود ندارد که یک مرد نتواند مرتکب تجاوز جنسی به همسر خود گردد. مفهوم وصف غیر قانونی در قانون جرایم جنسی ۱۹۷۶^۱، امری زاید بوده است، (Ashworth, 1992, 301-303). در حال حاضر نیز در قانون جرایم جنسی ۲۰۰۳^۲ وصف غیر قانونی ذکر نشده است. بنابراین در مواردی که فرد با تهدید یا تظاهر به کذب نسبت به زن خود مرتکب عمل جنسی شود، عمل می‌تواند تجاوز جنسی محسوب شود که این رای در مجلس اعیان ابرام گردید (Hanmer & Itzin, op.cit, 60). براساس نظام حقوقی انگلستان روابط جنسی زن و شوهر باید با رضایت طرفین توأم باشد. عدم رضایت، جوهره اصلی جرم تجاوز جنسی در روابط زناشویی است. براساس اصل برابری، یک زن متاهل نیز از خود مختاری و حق کنترل کامل از جسم اش برخوردار است و زن ملعبه‌ی جنسی شوهر نیست تا هر چه او خواهد برآورد. خشونت در روابط زناشویی، درقوانین بسیاری کشورها از جمله انگلستان صراحتاً به عنوان جرم پذیرفته شده و قابل مجازات است.

از آنجا که قانون مظهر تامین نظم و عدالت به شمار می‌آید و مهم‌ترین نقش را در کنترل و یا تشویق خشونت ایفا می‌کند، سستی و سهل انگاری دولت‌ها در جرم انگاری پدیده خشونت در بستر زناشویی و تعیین مجازات برای آن از یک سو، و وجود قوانین تبعیض آمیز و ابهام در قوانین از سوی دیگر، زمینه مساعدی را برای اعمال خشونت علیه زنان یا تشدید آن فراهم می‌نماید. زنان به دلیل ویژگی آسیب پذیری همواره باید مورد حمایت خاص قانونگذار قرار بگیرند، تا از خشونت درامان بمانند. اخیراً طبق قواعدی که توسط جامعه بین‌المللی تدوین شده است، دولتی که علیه جرایم و اعمال خشونت آمیز نسبت به زنان اقدامی انجام نمی‌دهند، همانند مرتکبان آن اعمال مقصر شناخته می‌شوند و دولت‌ها موظف به اتخاذ تدابیر و اقداماتی موثر در جهت ممانعت، بررسی، تحقیق و مجازات و جرائم و اعمال مرتبط با خشونت علیه زنان شده اند.^۳

¹ Sexual Offences Act 1976.

² Sexual Offences Act 2003.

³ The United Nations and The Advancement of Women Document 116: preliminary Reports or The Special Rapportour on Violence Against Women to Commission On Human Rights, New York 1945-1995, P: 600

برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

این در حالی است که زنان در ایران خشونت‌ی مضاعف را در زندگی تجربه می‌کنند. از یک سو فرهنگ و سنن حاکم بر جامعه، خشونت علیه زنان را القاء می‌کنند و از سوی دیگر قوانین مدنی و مجازات اسلامی هم در بسیاری از موارد بر پایه تبعیض استوار است. در هر دو قانون حمایت از زنان بسیار اندک و ناچیز می‌باشد. نقاط ضعف این قوانین در مقایسه با جنبه حمایتی بسیار بیشتر است. با این تفاوت که نقاط ضعف در قوانین کیفری به شکل نقص و خلاء قانونی و مشکل اساسی، نبود قانون مناسب در جهت کنترل و مبارزه خشونت است، و در قانون مدنی مشکل وجود قوانین تبعیض آمیز است که خود زمینه بروز خشونت در خانواده را فراهم می‌سازد.

قوانین موجود در کشور ایران علیرغم اهمیت زیادی که برای خانواده قائل است، به اعضای تشکیل دهنده‌ی آن یکسان نمی‌نگرد و با تائید رابطه رئیس و مرئوس، دست مرد را برای اعمال قدرت باز می‌گذارد، و در عوض بخش مهمی از حقوق طبیعی و انسانی زن نادیده می‌گیرد. تجاوز جنسی در روابط زناشویی در کشور ایران، به لحاظ اینکه مباشران آن اعمال همسران می‌باشند، دارای نوعی مشروعیت قانونی و فقهی بوده و عرف نیز نسبت به آن به دیده اغماض می‌نگرند و مراجع قضایی کشور اعتنا نکرده و آن را از مصادیق سوء رفتار نمی‌دانند. براساس شرع و مطابق مواد ۱۱۰۲ تا ۱۱۰۷ قانون مدنی، بعد از اجرای صیغه عقد، زوجین در مقابل یکدیگر حقوق و تکالیفی دارند. از جمله تعهدات مشترک همسران در قبال هم مطابق ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی حسن معاشرت است، که بیان می‌دارد: «زن و شوهر مکلف به حسن معاشرت با یکدیگرند». در شرح این ماده بیان می‌دارند: «سکونت مشترک و رعایت تمایل جنسی همسر از لوازم حسن معاشرت است.» (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ص ۶۷۶). بنابراین باید معتقد بود که توجه به میل جنسی و رضایت زن در رابطه جنسی از الزامات مورد نیاز در این خصوص می‌باشد. این در حالی است که این حسن معاشرت بیشتر دارای یک جنبه اخلاقی است تا یک امر قانونی و حقوقی، و ضمانت اجرایی ندارد و قانونگذار موارد و مصادیق حسن معاشرت را مشخص نکرده است، و بیان نموده است که ضوابط این حسن معاشرت چیست؟ در قانون ما تمکین به معنای خاص، از تکالیف زن در زندگی زناشویی است و اگر زنی بدون عذر موجه از اداء چنین وظیفه‌ی خودداری نماید، ناشزه شناخته می‌شود و مستحق دریافت نفقه نخواهد بود. تمکین زن از شوهر دارای عنوان مستقلی نبوده و از مفهوم ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی^۱

^۱ ماده ۱۱۰۸ ق. م: «هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود.»

بدست می‌آید. تمکین خاص معنا و مفهوم پیچیده‌ای نداشته، بدین جهت فقها در تعریف آن اختلاف ندارند.

یکی از فقها در تعریف تمکین چنین می‌فرماید: «تمکین برداشتن موانع بین زن و شوهر است برای برقراری ارتباط، به نحوی که از جهت زمان و مکان محدودیتی وجود نداشته باشد» (محقق حلی، ۱۳۸۵، ص ۵۸۵). البته عدم محدودیت زمانی شامل عذرهای شرعی و ضرورت‌های عرفی نخواهد شد. اجماع فقها، عذرهای یاد شده را در زمان و مکان خاصی خارج از موارد وجوب تمکین می‌دانند.

وضع ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی که مقرر داشته است: «هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع ورزد، مستحق نفقه نخواهد بود». به صراحت نشان می‌دهد که ادای وظایف زوجیت برای زن یک تکلیف است و بنابراین به صرف عدم تمایل نمی‌تواند از این عمل امتناع ورزد. در واقع تمکین در مفهوم خاص به مرد حق می‌دهد تا بدون اعتنا نسبت به آمادگی جسمانی و روانی با همسر خود ارتباط برقرار نماید. یکی از حقوق زوج بر زوجه آن است که در صورت تقاضای استمتاع تسلیم شود. در خصوص اینکه زن بدون عذر شرعی موظف و مکلف است که خود را در اختیار مرد قرار دهد، به نظر می‌رسد که یک اجماع در این خصوص در میان مراجع تقلید وجود دارد که در این خصوص چنین بیان نموده‌اند: «زنی که عقد دائم شده نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود و باید خود را برای هر لذتی که مرد می‌خواهد تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن مرد جلوگیری نکند.» (بهجت، ۱۳۸۸، ص ۳۸۶). فقهای دیگر چنین بیان نموده‌اند: «زنی که عقد دائم شده بنا بر احتیاط نباید بدون اجازه شوهر شوهر از خانه بیرون رود یا کار در خارج از خانه را انتخاب کند (خواه اجازه لفظی باشد و یا از قرائن معلوم شود که او راضی است) و بدون عذر شرعی از نزدیکی با او جلوگیری نکند.» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۹، ص ۳۴۹).

همچنین در جایی دیگر بیان گردیده است: «زنی که عقد دائم شده نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود و باید خود را برای هر لذتی که او می‌خواهد تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند و اگر در اینها از شوهر اطاعت نکند، تهیه غذا و مسکن و لوازم دیگری که در کتب ذکر شده بر شوهر واجب نیست.» (خمینی، ۱۳۹۲، ص ۵۰۷). همچنین در جایی دیگر این چنین آمده است: «در عقد دائم زن باید خود را برای هر لذتی جنسی مشروع که مرد بخواهد تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی نمودن و آمیزش مرد جلوگیری نکند.» (صانعی، ۱۳۸۴، ص ۴۱۱). همچنین بر طبق حدیثی که از امام

صادق نقل شده است: «روزی زنی نزد رسول خدا آمد و پرسید، حق شوهر بر زن چیست؟ پیامبر فرمودند: خواسته او را برآورد ولو پشت شتر باشد، شبی را به صبح نرساند در حالی که شوهر بر او خشم دارد. گفت گرچه شوهر ستمگر باشد؟ فرمود: بلی»، (انصاریان، ۱۳۹۰، ص ۱۵۰). لذا وظیفه زن تامین خواسته‌های جنسی مرد می‌باشد و مرد می‌تواند از همسر خود تمتع جنسی ببرد و فقط در صورت وجود شرایطی از تمکین خودداری نماید که در این شرایط اجبار به برقراری رابطه جنسی از سوی شوهر جایز نیست:

- اجبار به برقراری رابطه جنسی در دوران عادت ماهیانه: خداوند متعال مردان را از نزدیکی با زنان در دوران قاعدگی منع می‌نماید و می‌فرماید: «از تو درباره حیض سوال می‌کنند، بگو چیز آلوده و زیان باری است. پس در حالت قاعدگی از زنان کناره گیری نموده و با آنان نزدیکی نکنید و به آنها نزدیک نگردید تا پاک شوند»^۱ همچنین می‌فرماید: «هو اذی» یعنی آمیزش در این دوران باعث آزار و اذیت بانوان و موجب صدمه رسانی به آنان است. این موضوع در فقه اسلامی مورد توجه قرار گرفته و در این زمینه نیز فتاوی وجود دارد که رابطه جنسی در دوران عادت ماهیانه جایز نمی‌باشد و ضمن تحریم آن برای مرتکب، کفاره در نظر گرفته است. ولی در قانون موضوعه به آن اشاره ای نشده است. بر این اساس به نظر می‌رسد، پیش بینی مجازات تعزیری برای مرتکب لازم باشد و بدین وسیله از تحریم الهی که در جهت جلوگیری از ظلم و اجحاف می‌باشد پشتیبانی حقوقی و قضایی نیز صورت گیرد، (عرب خراسانی، ۱۳۹۰، ص ۱۳۹).

- اجبار به تمکین در مواقع بیماری: اگر زنی مبتلا به بیماری باشد، وظیفه جنسی در برابر همسرش ندارد و این موقع باید توسط پزشک مورد معالجه قرار گیرد و عدم تمکین او نشوز تلقی نخواهد شد. زیرا بیماری مذکور از موانع محسوب می‌شود و با وجود مانع امتناع از وظایف زوجیت نشوز محسوب نخواهد شد. مفهوم مخالف ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی نیز مبین این معنی است که در صورت وجود مانع مشروع، زن می‌تواند از ادای وظایف زوجیت خود خودداری نماید و مستحق نفقه نیز خواهد بود، (شعبانی نصیری، ۱۳۸۷، ص ۸۱-۸۲). بنابراین از آنچه که بیان شد نتیجه گرفته می‌شود که برقراری رابطه جنسی در زمانی که زن بیمار است، جایز نیست و در صورت اصرار مرد و اجبار زن به انجام این رابطه، می‌توان

^۱ سوره بقره، آیه ۲۲۲

این عمل را علیرغم سکوت قانون، مصداق خشونت تلقی نمود و می‌تواند موجب مجازات تعزیری برای مرد باشد.

- توقع غیر متعارف شوهر از زن: هر انسانی علاوه بر شخصیت مادی، دارای یک شخصیت معنوی است. در یک رابطه جنسی توجه به این شخصیت معنوی ضروری است. منظور از نزدیکی به شیوه‌های غیر متعارف، هر عملی است که خارج از چارچوب‌های طبیعی رابطه جنسی باشد و شامل هر گونه رفتار جنسی است، که با معیارهای کم و بیش جامعه مغایرت داشته باشد. بدین معنی که در رابطه جنسی میان زن و شوهر یک الگوی متعارف و مورد قبول وجود دارد، که آن نزدیکی جنسی یعنی دخول آلت تناسلی مرد در واژن زن می‌باشد. اما یک رابطه جنسی منحصر به نزدیکی جنسی نمی‌باشد. در فرهنگ‌های مختلف مصادیق رابطه جنسی متفاوت است. اما اینکه سایر اعمالی همچون لمس آلت تناسلی مرد یا زن به وسیله دهان (سکس دهانی) یا نزدیکی از راه مقعد امور طبیعی قلمداد می‌شود یا غیر طبیعی، مبحثی مورد اختلاف است و با توجه به آنچه که در رسایل مراجع تقلید ذکر گردیده است، بر این امر مبتنی است که زن و شوهر می‌توانند هر گونه استمتاعی را از یکدیگر داشته باشند.

همچنین از لحاظ قانونی نظریه ۷/۲۷۱۳ مورخ ۸۵/۷/۱ اداره حقوقی دادگستری مبتنی بر این امر است: «وطی از دبر فاقد عنوان جزایی است. لکن اگر از این طریق جرحی بر زوجه وارد شود یا نقص عضوی در مشارالیه ایجاد شود و زوج به علت ایراد جرح یا نقص عضو مطابق قانون مجازات اسلامی قابل تعقیب است. مضاف بر اینکه این مورد می‌تواند از مصادیق سوء رفتار و عسر و حرج زوجه باشد.» همچنین براساس نظریه اداره حقوقی مذکور اقدام به این عمل همراه با اجبار از مصادیق سوء رفتار نسبت به همسر می‌باشد و می‌تواند مستوجب مجازات تعزیری برای شوهر گردد.

در واقع قانونگذار با قرار دادن پرداخت نفقه در برابر تمکین موجب وابستگی مالی زن به شوهر گردیده و امکان تسلط، چیرگی و موجب سوء استفاده مردان از این حق گردیده است و سوء رفتار نسبت به زن را تشدید می‌نماید که این امر عسر و حرج زن در زندگی را به همراه دارد.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود در روابط جنسی که رابطه ای دو سویه است، خواسته‌ها و امیال یک طرف یعنی زن به کلی نادیده گرفته می‌شود، یعنی قوانین ما کمترین حقی برای زن در کنترل جسم خود قائل نشده اند و بدین گونه، تاثیر فرهنگ و عقاید مرد سالارانه حتی در

امر قانونگذاری مشهود است. هنوز تفکر حاکم بر جامعه و روح قوانین ما حکایت از این دارد که پیمان زناشویی، مجوز هرگونه ارتباطی را حتی ناخواسته و خشونت آمیز در اختیار مرد می‌گذارد و رضایت زن به هیچ عنوان شرط این عمل نمی‌باشد.

بنا بر نظر نگارنده، قانون مدنی از یک سو تمکین خاص را از وظایف زن دانسته است که هر وقت شوهر تقاضا نماید، باید خواسته‌های جنسی مرد را حتی برخلاف میل باطنی خود برطرف کند و از سوی دیگر عدم تصریح مقنن به لزوم متعارف بودن تمتع جنسی زوج، اجابت رابطه جنسی با شوهر به هر نحو که او خواستار باشد را متبادر ساخته و زمینه سوء استفاده مردانی است که از طریق جواز قانونی اقدام به داشتن رابطه ناسالم و نامتعارف با همسر خویش می‌نمایند. زیرا که حد و مرز تمتع جنسی مشروع در قوانین گنجانده نشده و این تکلیف (تا حدودی بی‌چون و چرا) زن به تمکین جنسی سبب گردیده تا دستگاه قضایی و تقنینی کشور برای مردانی که دارای رابطه نامتعارف و یا بدون رضایت زوجه با او هستند، هیچ گونه ضمانت اجرای قانونی را قائل نباشد و برعکس حتی به حکم قانون زمانی که از تمتع جنسی امتناع کند با عنوان ناشزه رو به رو گردیده و زوج مجاز خواهد بود که از پرداخت نفقه به او اجتناب کند. در حالی که در شرایط کنونی خیلی از زنان در جامعه هستند که وظیفه تامین معاش خانواده را بر عهده دارند و در پرداخت هزینه‌های زندگی مشارکت دارند. اما همچنان قانون، تمکین را از وظایف زن می‌داند. بنابراین، قانونگذار با قراردادن پرداخت نفقه در برابر تمکین سبب گردیده است که زن همواره خشونت‌های مختلف را تحمل کرده تا بتواند از همسر خود از نظر مالی تامین گردد. در غیر این صورت با هر اعتراض، قهر و ترک خانه ای با عدم پرداخت نفقه از سوی همسرش مواجه می‌گردد.

علیهذا عمده ترین و اساسی ترین ایراد قوانین ما در حمایت از زنان، قصور در جرم انگاری خشونت‌های خانگی به عنوان گسترده ترین شکل خشونت است. اصولاً خشونت‌های خانگی به دلیل ویژگی پنهانی بودن توجهات ویژه ای را می‌طلبد. حال آنکه در قوانین ما کمترین جایگاه را به خود اختصاص داده اند و حمایت خاصی را در پی ندارند و نویسنده نظر اعتراض آمیزی به این قضیه دارد که چنانچه عمل تجاوز از سوی مردی غیر از همسر باشد، مجازات سنگینی در پی دارد ولی چرا شوهری که حرمت جسمانی زنش را نگه نمی‌دارد و باعث فرپاشی روانی او می‌شود، مورد سرزنش قرار نمی‌گیرد.

این در حالی است که تحمل چنین خشونت‌هایی بسیار دشوارتر از پذیرش خشونت‌های اجتماعی است. چرا که توسط نزدیکترین افراد بر زنان صورت می‌گیرد و اهمیت محیط خانواده

بیشتر از محیط‌های اجتماعی است. تجاوز در روابط زناشویی نتیجه پیوند میان تمایل جنسی، احساس قدرت، ریاست و برتری است به طوری که مرد رابطه جنسی را هر زمان و هرگونه که بخواهد، حق خودش می‌داند. و اظهار می‌دارد. در ایران هم باید این مسئله را در حوزه قانونی مورد بازبینی قرار داد و آن را نقد کرد. از این رو باید اذعان داشت عدم وجود قانونی خاص در خصوص تجاوز جنسی در روابط زناشویی جهت حمایت از زنان در برابر خشونت سبب شده است که در صورت اثبات هر گونه خشونت از سوی شوهر و تجاوز جنسی زناشویی از موارد عسر و حرج تلقی گردیده و از مواردی است که می‌تواند موجب تقاضای طلاق از سوی زن باشد. از سوی دیگر هر گونه جرح یا نقص عضوی که در پی خشونت جنسی در روابط زناشویی بر زن وارد گردد بر طبق مواد عام الشمول کتاب سوم و چهارم قانون مجازات اسلامی مجازات تعیین می‌شود. بدین معنی که در نگاه مقنن ایرانی وجود یا فقدان رابطه زوجیت هیچ تاثیری در نحوه برخورد با این جرم ندارد و اساسا زنان در ایران بزه دیدگان خاص مطرح نمی‌شوند و باید مانند سایر بزه دیدگان برای دادخواهی یک مسیر را طی کنند. قانونگذار در ماده 386 قانون مجازات اسلامی^۱ به آسیب و جراحاتی که به افراد وارد می‌شود، اشاره کرده است که در این ماده ضمانت‌های متعددی برای اعمال خشونت‌های فیزیکی از جمله قصاص، حبس و دیه پیش بینی شده است، که اعمال هر یک از این ضمانت‌ها را به دنبال دارد. در ذیل به بررسی اثر اجرای هر یک از ضمانت‌ها می‌پردازیم:

– ارزیابی اثر اجرای حکم قصاص در مورد ایراد آسیب‌های جسمی توسط شوهر: اجرای حکم قصاص عملا با دشواری‌های زیادی همراه است. در ماده ۳۹۳ قانون مجازات اسلامی^۲ شرایط قصاص عضو بیان شده که به دلیل دشواری در اجرای قصاص غالبا تبدیل به دیه

^۱ مجازات جنایت عمدی بر عضو در صورت تقاضای مجنی علیه یا ولی او و وجود سایر شرایط مقرر در قانون، قصاص و در غیر این صورت مطابق مواد دیگر این قانون از حیث دیه و تعزیر عمل می‌گردد.

^۲ ماده ۳۹۳ ق. م. ا: «در قصاص عضو، علاوه بر شرایط عمومی قصاص، شرایط زیر با تفصیلی که در این قانون بیان می‌شود، باید رعایت شود:

- الف- محل عضو مورد قصاص، با مورد جنایت یکی باشد.
- ب- قصاص با مقدار جنایت، مساوی باشد.
- پ- خوف تلف مرتکب یا صدمه بر عضو دیگر نباشد.
- ت- قصاص عضو سالم، در مقابل عضو ناسالم نباشد.
- ث- قصاص عضو اصلی، در مقابل عضو غیر اصلی نباشد.
- ج- قصاص عضو کامل در مقابل عضو ناقص نباشد.»

می‌شود. گذشته از این امر، در صورتی که زن بخواهد به زندگی با مرد خشونت ورز ادامه دهد، هرگز خواستار قصاص مردی نخواهد بود، که نقش همسر و پدر را در زندگی او ایفا می‌کند. هرچند که در مواردی که زن خواستار قصاص باشد به موجب ماده ۳۸۸ قانون مجازات اسلامی^۱ اگر دیه جنایت وارد بر زن مساوی یا بیش از ثلث دیه کامل باشد، قصاص پس از پرداخت نصف دیه عضو مورد قصاص به مرد، اجراء می‌شود. که این امر خود جای بحث دارد و معضل جداگانه‌ای است علاوه بر این از آنجا که حکم قصاص غالباً برای تشفی خاطر بزه دیده و ارباب بزهکار انجام می‌شود، نمی‌تواند تاثیر چندانی در اصلاح رفتار و منش بزهکار داشته باشد. چه بسا موجب برانگیخته شدن حس انتقام جویی مرد هم بشود.

— ارزیابی اثر اجرای حکم در مورد صدور حکم به پرداخت دیه : چنانچه زن قصد جدایی از همسر را دارد می‌توان پرداخت دیه را نوعی جبران خسارت و تنبیه بزهکار به حساب آورد. اما وقتی که زن قصد جدایی ندارد، در اینصورت اگر زن دیه را برای خود بخواهد، با پرداخت آن چه یکباره چه در مهلت‌های مقرر قانون (البته اگر قادر به پرداخت دیه نباشد دادگاه با توجه به شرایط شوهر، حکم اعسار به تقسیط یا حکم اعسار کلی که رافع پرداخت دیه است^۲ را صادر می‌کند که در اینصورت پرداخت تام حقوق زن بزه دیده ممکن است سال‌ها به طول انجامد، به گونه‌ای که زن راضی به گذشت از حقوق خود شود یا مجازات دیگر اثر خود را نداشته باشد.) معمولاً سایر اعضای خانواده در تنگنای مالی و اقتصادی قرار خواهند گرفت. در صورتی که زن پول دیه را برای خود نخواهد، به ناچار آن را برای مخارج زندگی صرف می‌کند و دور باطلی پیش می‌آید. زوج محکوم به پرداخت مالی به زوجه است، زوجه مال را صرف مخارج فرزندان و حتی شوهر خود می‌کند. پس از ابتدا نیازی نبوده که زن وقت خود را صرف رسیدگی‌های قضایی و محکومیت همسر به پرداخت دیه کند. چراکه اساساً پرداخت نفقه همسر و فرزندان و وظیفه شوهر است.

^۱ ماده ۳۸۸ ق. م. ا: زن و مرد مسلمان در قصاص عضو برابرند و مرد به سبب آسیبی که به زن وارد می‌کند، به قصاص عضو محکوم می‌شود لکن اگر دیه جنایت وارد بر زن، مساوی یا بیش از ثلث دیه کامل باشد، قصاص پس از پرداخت نصف دیه عضو مورد قصاص به مرد، اجراء می‌شود. در حکم مذکور در صورتی که مجنی علیه زن غیر مسلمان و مرتکب مرد غیر مسلمان باشد نیز جاری است. ولی اگر مجنی علیه، زن مسلمان و مرتکب، مرد غیر مسلمان باشد، مرتکب بدون پرداخت نصف دیه قصاص می‌شود.

^۲ مستنبط از مواد ۲ و ۳ قانون اجرای محکومیت‌های مالی

- ارزیابی اثر اجرای حکم به حبس: صرف نظر از انتقاداتی که از مجازات حبس می‌شود (از مخارج زندان گرفته تا تبدیل شدن به مدرسه تکرار جرم، آموختن دیگر جرایم توسط زندانیان به یکدیگر، قطع رابطه اجتماعی و زندگی مادی، از بین رفتن آثار تربیتی در دراز مدت و ..)، (آشوری، محمد، ۱۳۸۲، صص ۳۵-۲۵). در مواردی نظیر خشونت خانگی زندان تکیه گاه مالی و عاطفی مرد خانواده را به عنوان پدر و نان آور خانواده از زندگی می‌ستاند در نتیجه هراس از چنین مشکلاتی زن را مجبور به استرداد شکایت یا عفو مجرم است.

علیهذا با ارزیابی اثر ضمانت اجراهای خشونت جسمی، ملاحظه می‌شود قانونگذار ایران همانند قانونگذار انگلستان باید برای روابط زناشویی قوانین جداگانه خاص را در نظر بگیرد و با تعیین کیفر برای اعمال خشونت خانگی به محدود شدن این پدیده کمک برساند چرا که استناد زنان به قوانین عام و کلی، آنان را گرفتار مشکلات دیگری نظیر از هم پاشیدگی خانواده، از دست دادن حضانت فرزند یا از بین رفتن پشتوانه مالی می‌کند و از آنجا که روش‌های رسمی دفاع از زنان بزه دیده معمولا کارایی لازم را ندارد و ضروری است با وضع قوانینی که صراحتا ایراد ضرب و جرح یا اذیت و آزار زن را محکوم کند ضمانت اجراهای بازدارنده و اجتماعی تعیین شود که نه تنها خاصیت تنبیهی و بازدارندگی داشته باشند و برای مرد تعهدات سنگینی به بار آورد و بدین گونه مرد را متوجه می‌سازد که ایراد ضرب و جرح به همسر یا تحقیر او با ایراد ضرب و جرح به یک فرد در خیابان متفاوت است و باید همسر خود به عنوان شریک زندگی وی، مورد احترام قرار گیرد بلکه به حفظ بنیان خانواده نیز بینجامد.

۲- شرایط تحقق تجاوز جنسی در روابط زناشویی

در جرایم جنسی قابل ارتکاب توسط شوهر نسبت به زن، فعل مجرمانه، دخول از مهبل و آنچه مایه‌ی تمایز است، صرفا در رابطه‌ی خانوادگی (همسری) می‌باشد. یعنی برای آنکه این جرم واقع شود، باید افراد دارای رابطه‌ی خانوادگی زناشویی باهم باشند. برای تجاوز به همسر سه موضوع باید اثبات شود:

اولا: رابطه‌ی جنسی خشونت آمیز به وقوع پیوسته باشد.

دوما: بدون رضایت زن باشد.

سوما: متهم آگاه باشد که همسرش رضایت ندارد. یا در تشخیص اینکه رضایت دارد یا نه بی

دقتی کرده باشد.

اگر مرد باور داشته باشد که زن به انجام رابطه جنسی رضایت داشته، او نمی‌تواند مجرم به تجاوز باشد حتی اگر باور او غیر منطقی باشد. در خصوص تصمیم‌گیری در این مورد که آیا مرد باور به رضایت زن به رابطه‌ی جنسی دارد یا نه؟ هیات منصفه دستور به توجه به وجود یا فقدان دلایل منطقی برای چنین عقیده و باوری داد. چرا که علی‌الاصول رابطه جنسی زن و شوهر قانونی است مگر در موارد و طی از دبر که حتی در صورت رضایت زن، باز هم مرد مجرم محسوب می‌شود. به هر صورت بنابر قوانین انگلستان در روابط زناشویی میان زن و شوهر هرگاه مرد از اجبار مدد جوید و به منظور کام‌جویی جنسی از همسر، به او ضربه‌ی عاطفی وارد کند، مجرم محسوب می‌شود که حال براساس نوع فعل می‌توان او را به تجاوز به عنف و یا تعرض بی‌شرمانه محکوم نمود، (Hanmer. Op. cit, 60).

آنچه که در تجاوز جنسی در روابط زناشویی از اهمیت برخوردار است، عدم رضایت زن و علم مرد به این وضعیت در اثنای عمل مهم خواهد بود. تعرض جنسی شوهر به زن براساس آنکه عنوان مجرمانه تجاوز به عنف یا حمله‌ی بی‌شرمانه را داشته باشد، مشمول همان مجازات خواهد شد. یعنی در مورد تجاوز به عنف و وطی از دبر به عنف تا حداکثر حبس ابد و در مورد وطی دبر با رضایت، منجر به حداکثر دو سال حبس خواهد شد. چرا که اصولاً برای آنکه زن بتواند ازدواج نماید حداقل باید هجده سال را دارا بوده باشد و گرنه ازدواج او مخدوش خواهد بود. و در مورد تعرض بی‌شرمانه تا حداکثر ده سال حبس برای شوهر مقرر خواهد شد. البته لازم به ذکر است که این مدت‌ها، حداکثر مجازات را بیان می‌کنند و در عمل به نظر می‌رسد که عموم دادگاه‌ها تمایل داشته باشند که در صورت بروز چنین وقایعی تخفیف بیشتری را برای یک شوهر نسبت به یک بیگانه اعمال کنند، (معتمدی مهر، ۱۳۷۸، ص ۱۷۸). تحقیقاتی که توسط پینتر^۱ در انگلستان در سال ۱۹۹۱ صورت گرفت، نشان داد که از ۱۰۰۷ زن که ازدواج کردند، ۱۴ درصد به وسیله شوهرانشان در طی دوران ازدواج مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، که ۳ درصد از این افراد عنوان نمودند که ۶ مرتبه و حتی بیشتر از آن بزه دیده این جرم واقع شده‌اند، (Painter, 1991, 57). با وجود شایع بودن این نوع خشونت حتی در کشورهایی که به عنوان یک عمل مجرمانه و قابل مجازات در قوانین در نظر گرفته شده این عمل به ندرت گزارش می‌شود. پژوهشی که در سال ۱۹۸۳ صورت گرفت نشان داد که از بین هر هفت شوهر، یک نفر، حداقل برای یک بار هم که شده با همسر خود به اجبار چه از طریق مقعد یا دهان آمیزش انجام داده است، (Homles & Homles, 1996, 115)

¹ Painter

۳- آثار تجاوز جنسی در روابط زناشویی

۳-۱- آثار مستقیم

تجاوز جنسی در روابط زناشویی، می‌تواند طیفی از پیامدهای مستقیم و غیر مستقیم روانی، جسمانی و اجتماعی را برای زنان به همراه داشته باشد و آثار خشونت جنسی به گونه‌ای رقم می‌خورد، که تنها دامان زن خانواده را نمی‌گیرد. زنان قربانیان مستقیم، و اجتماع، فرزندان و حتی خود شوهر قربانیان غیر مستقیم آن، که متحمل عواقب ناخوشایند و ناخواسته‌ی آن می‌شوند. با وجود تمام مشکلاتی که زنان در جامعه ما با آن مواجه اند در خصوص تغییر نگرش و اصلاح قوانین و مقررات کار چشمگیری صورت نگرفته است. آثار خشونت بر زنان به به صورت مستقیم و غیر مستقیم قابل بررسی است.

۳-۱-۱- آسیب‌های روانی

صدمات روحی در پی خشونت در بستر زناشویی دامنگیر زنان است. نارواترین نتیجه سوء خشونت جنسی، عادت کردن قربانی به تحمل و عدم استمداد کیفی - اجتماعی است. تحمل بیش از آنکه ناشی از فرهنگ سکوت و صبور بودن زن در مقابل مشکلات باشد، نتیجه ترس است. از دیگر پیامدهای آن، هراس از تکرار خشونت و عدم استقلال مالی و اجتماعی در پی از دست دادن شریک زندگی.

به طور کلی از دست دادن سلامت روان، در شکل کاهش اعتماد به نفس، فشارهای عصبی، احساس ناامنی و ... نمایان می‌شود. براساس نتایج یک تحقیق ۹۰/۹ درصد از زنان از نظر روانی آسیب دیده اند و نوع آسیب از اضطراب^۱ و افسردگی^۲ تا خودکشی^۳ متفاوت است. که نشان می‌دهد صدمات روحی در پی تمام انواع خشونت از جمله خشونت جنسی دامنگیر زنان است. (شیخ الاسلام، ۱۳۷۹، ص ۵۴). تجاوز جنسی در رابطه زناشویی نوعی خشونت جدی علیه زنان است که به طور بالقوه آثار مخرب طولانی مدت روحی را همراه دارد از جمله آثار روحی این رابطه را می‌توان افسردگی و افکار خودکشی دانست. (Hale, 2009: 23)

۳-۱-۲- آسیب‌های جسمی

سوء استفاده مزمن جسمی، جنسی، یا روانی حتی پس از پایان رابطه، تأثیر طولانی مدت بر

¹ Anxiety

² Depression

³ Suicide

زنان دارد. مرگ یکی از عواقب ناشی از تداوم خشونت جنسی از سوی همسر می‌باشد. خشونت به طور مستقیم و از طریق صدمات و حملات فیزیکی ممکن است بر سلامت زن تأثیراتی از جمله درد مزمن، شکستگی استخوان، ورم مفاصل، نقص شنوایی یا بینایی، تشنج، یا سردردهای مکرر بگذارد. و همچنین تأثیرات مخربی در مغز از جمله: اختلال در خواب، سردرد، سرگیجه، افسردگی، تحریک‌پذیری، اضطراب، تغییرات در اجتماعی یا جنسی و رفتاری، مشکلات گفتاری، اختلال شناختی، و مسائل مربوط به حافظه بگذارد. خشونت جنسی که اغلب با شریک زندگی رخ می‌دهد می‌تواند منجر به صدمات واژن و یا مقعد، افزایش سطح استرس، اختلال عملکرد و مشکلات سیستم ایمنی بدن، افسردگی و افزایش خطر عفونت باکتریایی بیانجامد. خشونت جنسی دایمی سبب سندرم اختلال عملکرد و روانی و همچنین سبب افزایش آسیب‌پذیری نسبت به درد مزمن شود.¹ در نظر فینکلهور و اللو از جمله صدمات فیزیولوژیکی که تجاوز جنسی زناشویی به جای می‌گذارد میتوان به آسیب‌های واژنی و معقدی اشاره کرد. اجبار و خشونت در هنگام نزدیکی بدون استفاده از لوبریکانت‌ها سبب آسیب به واژن، تورم و در برخی مواقع موجب زخم و جراحت میگردد. اکثر زنانی که تجربه نزدیکی معقدی با اجبار را داشته‌اند جراحات فیزیکی، از ابتلا به هموروئید تا پارگی عضله را گزارش کرده‌اند. جراحات واژنی وارده بر زنانی که تازه زخم ناشی از زایمانشان بهبود یافته بسیار دردناکتر است. از سوی دیگر باید توجه داشت، اجبار زنان به عمل جنسی استعداد آسیب‌پذیری جسمانی‌شان را افزایش می‌دهد (Finkelhor, D. & Yllo, 1985, 122)

۲-۳- آثار غیر مستقیم

خشونت جنسی در روابط زناشویی آثار نامطلوبی بر زندگی فرزندان و اجتماع و حتی خود شوهر بر جای می‌گذارد که به بررسی آن می‌پردازیم:

¹ UK Center for Research on Violence Against Women

۱-۲-۳- همسرکشی^۱

زنانی که قربانی خشونت می‌شوند، ممکن است در مقام دفاع از خود یا اتفاقی یا با نقشه ای از پیش طراحی شده دست به قتل همسر خود بزنند. احساس عدم امنیت جانی در خانه یا به اوج رسانیدن مشکلات باعث گزینش بدترین شیوه برای خاتمه دادن به وضعیت غیر قابل تحمل از سوی زن می‌شود. نتایج یک تحقیق آماری در ایران نشان می‌دهد، در زنانی که متهم به مباشرت یا معاونت در قتل زوج بوده اند، زنانی هستند که در پی ازدواج‌های تحمیلی، ازدواج‌های با تفاوت سنی زیاد طرفین یا تعلق به خانواده‌های کم سواد یا با فرهنگ ضعیف دست به چنین اقدامی زده‌اند. آنان به ندرت مباشرت قتل و بیشتر معاونند و اگر هم مباشرت به قتل همسر خود کنند سم دادن و آتش زدن را به عنوان روش قتل بر می‌گزینند و پس از قتل درصدد اختفای جسد، فرار پنهان شدن خویش یا طبیعی جلوه دادن مرگ هستند. (آشوری، معظمی، ۱۳۸۱، ص ۶۵)

۲-۲-۳- اثرات خشونت بر فرزندان

کودکان معصوم ترین قربانیان این نمایش غیر انسانی‌اند. تماشاگرانی که بیشترین آسیب را دیده، وحشت، اضطراب و احساس عدم امنیت در آنها درونی شده و اثرات شوم آن، گاه برای همه عمر با آنها می‌ماند. (کار، ۱۳۷۹، ص ۳۲۲).

موضوع خشونت در خانواده در سازمان ملل متحد نیز به عنوان یک عامل مهم و اساسی در بزه دیدگی اطفال مورد بحث قرار گرفته است. کودکانی که در بستر خشونت در خانواده رشد می‌کنند، به طور مشخص از نظر رشد و تکامل اجتماعی از سایرین عقب‌ترند. (اعزازی، ۱۳۸۳، ص ۱۷۵). الگو برداری از مادر خشونت پذیر و پدر خشونت‌گرا، ترس از جدایی والدین، احتمال آسیب دیدن یا نقص عضو فرزندان در صورت دخالت آن‌ها برای جلوگیری از تنش والدین، کابوس‌های شبانه، ابتلا به افسردگی یا لکنت زبان و گرایش به اعتیاد یا فحشا، ترک تحصیل یا

^۱ همسرکشی، یکی از رایج ترین اخباری است که در سا لهای اخیر تقریباً می‌توان آن را هر روزه در صفحه حوادث روزنامه‌ها مشاهده کرد. مهم ترین علل این گونه قتلها هنگامی که از سوی مردان صورت می‌گیرد، بیشتر از موارد ناموسی، سوء ظن و ... ناشی می‌شود. حال آن که بررسی موارد شوهرکشی در جامعه، اذهان را متوجه عدم وجود قوانین حمایتی از زنان می‌کند. شوهرکشی نتیجه عینی وجود قوانین تبعض آمیز در جامعه است. نتیجه تحقیقی که چندی پیش از سوی خبرگزاری ایسنا منتشر شد نیز نشان از این دارد که در استان‌هایی که عرف اجتماعی با طلاق و ازدواج مجدد سازگاری بیشتری دارد، همسرکشی کمتر اتفاق افتاده است. طبق نظریه تیتل، شوهرکشی بزهکاری است که در نتیجه عدم توازن کنترل در رابطه زوجین و با نیت کسب دوباره کنترل از جانب زن صورت می‌گیرد. (صادقی فسائی، سهیلا، کامل قالیباف، آتنا، ۱۳۹۱، ص ۹۷)

افت تحصیلی، از نتایج احتمالی حضور فرزندان در خانواده‌های گرفتار خشونت است. بی - سرپرستی کودکان در نتیجه طلاق یا قتل عمد یکی از والدین نیز از اثرات خشونت خشونت خانوادگی است. (آشوری، معظمی، پیشین، ص ۵۹).

۳-۲-۳- اثرات خشونت بر اجتماع

تشنج در خانواده خود را به صورت عصبان و سرکشی از مقررات و قوانین اجتماعی و یا بی تفاوتی و انزوا و گوشه نشینی نشان می‌دهد. گرایش به فحشا، خیانت روحی و جنسی زن به مرد، تنفراز مردان، فرار زنان از خانه و سایر موارد از نتایج مستقیم و غیر مستقیم تجاوز جنسی در بستر زناشویی است (یوسفی مراغه، ۱۳۸۷، ص ۱۷۲).

۴- فرهنگ و پدیده تجاوز جنسی در روابط زناشویی

فرهنگ یکی از عناصر سازنده تمدن هاست که موجب رشد و شکوفایی جامعه می‌گردد. یکی از عوامل سقوط جوامع در هر عصری، انحطاط فرهنگی آن است. از تجربه تاریخ می‌توان نتیجه گرفت هرگاه حکومتی از مبانی فرهنگی تهی و یا استحاله شود، دچار مرگ تدریجی شده و سقوط می‌کند. یکی از عوامل مهم که بزه دیدگی زنان علی‌الخصوص بزه دیدگی جنسی را در جوامع ایجاد یا حذف می‌نماید فرهنگ آن جوامع است.

فرهنگ خانواده در ذیل فرهنگ جامعه قرار می‌گیرد. برای تبیین فرآیند بزه دیدگی افراد به خصوص زنان باید فرهنگ خانواده‌ها مورد کنکاش قرار گیرد، چرا که محیط اولیه برای جامعه - پذیری محیط خانواده است. جامعه پذیری فرآیندی است که به واسطه آن ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی درونی شده و مبنای کنش و رفتار افراد جامعه واقع می‌شود. به تعبیری دیگر جامعه - پذیری به معنای همسازی و هم‌نوایی فرد با ارزش‌ها، هنجارها و نگرش‌های گروهی و اجتماعی است.

به عقیده دورکیم فرد با اجتماعی شدن، جامعه پذیر می‌شود و این فرآیند بر اساس تعلیم و تربیت صورت می‌گیرد. تربیت عملی است که والدین و معلمان نسبت به کودکان انجام می‌دهند. تربیت بیش از هر چیز وسیله‌ای است که جامعه به مدد آن به طور مداوم شرایط زندگانی فرد را نو می‌سازد. جامعه در صورتی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد که میان اعضایش تجانس کافی وجود داشته باشد. تربیت از پیش، شباهت‌های اساسی را که حیات جمعی مستلزم آن است، در ذهن کودک تثبیت کرده و از این راه به تجانس دوام می‌بخشد. اما از سوی دیگر، اگر ناهمسانی‌هایی وجود داشته باشند، هر گونه همکاری غیرممکن خواهد شد.

بنابراین، یکی از جنبه های تربیت اجتماعی کردن روشمند افراد است، (امیل دورکیم، ۱۳۷۶، ص ۵۵).

از اولین سال های تولد کودک، سعی می شود دختران و پسران براساس الگوهای تعریف شده در جامعه پرورش یافته و تربیت شوند و والدین و نهادهای آموزشی به کودکان می آموزند مطابق با الگوها رفتار کنند. الگویی که براساس آن زنان موجودی ضعیف و ظریف است که نیازمند به مراقبت از سوی مرد می باشد. زمانی که فرهنگ جامعه از مردان انتظار دارد که قوی و مسلط باشند و طرف مقابل را ضعیف بدانند، بزه دیدگی زنان افزایش می یابد. در جایی که فرهنگ خانواده انتظار سکوت، صبر و بردباری زنان در مقابل رفتار نامعقول مردان دارد دیگر نمی توان انتظار داشت که مردان خود را ملزم به رعایت حداقل حقوق همسر خود نمایند.

از طرفی سخن گفتن از مسائل جنسی در فرهنگ برخی خانواده ها امری مذموم محسوب می شود. از سوی دیگر خصوصی بودن روابط زناشویی موجب گردیده است زنان درد و رنج جسمی و روحی را تحمل کنند و خود را به دست شوهر می سپارند، زیرا در خانواده و تحت تاثیر آموزه های غلط خانواده قرار گرفته و تصور می کنند، موظف به پذیرفتن تمامی خواسته های جنسی شوهر در هر شرایطی است و در زندگی زناشویی خود نیز این تصور را به مرد انتقال می دهند. البته ادامه مطیع بودن صرف زن در روابط زناشویی و نداشتن حق اعتراض، با گذشت زمان او را نسبت به روابط زناشویی دلسرد می کند. این امر نشان دهنده این است که فرهنگ نقش به سزایی ایفا می نماید و به جرأت می توان اولین گام در راه مبارزه با پدیده تجاوز در روابط زناشویی در ایران را فرهنگ سازی در این وادی برشمرد هر چند اصلاح و تغییر قانون در امر خشونت لازم است اما کافی نیست و از طرفی نمی توان نقش قانون را نادیده گرفت، وقتی قانونگذار اقدام به اصلاح قانون می کند، به این معنی است که مناسبات موجود در جامعه را می خواهد تغییر دهد. همین قانون می تواند فرهنگ، هنجارها، ارزش ها و حتی کل سیستم ارزشی اخلاقی جامعه را نسبت به خانواده و مناسبات درون آن تغییر دهد. لذا هم فرهنگ قانون را به وجود می آورد و هم قانون در ساخت فرهنگ نقش دارد. چه بسا فرهنگ می تواند نقش موثرتری را در پذیرش یا عدم پذیرش این امر ایفا نمایند. چنانکه در انگلستان تجاوز در بستر زناشویی جرم و قابل مجازات است لیکن هنوز از نظر فرهنگی آن طور که باید مورد پذیرش قرار نگرفته است. در انگلستان، در پژوهش های صورت گرفته از زنانی که توسط همسران خود مورد تجاوز قرار گرفته بودند، زنان به این موضوع اعتقاد داشتند که آنها طبق تعهدات زناشویی خود موظف هستند به هر گونه عمل جنسی تن بدهند و به همین دلیل این امر را تجاوز نمی دانستند.

۱-۴- مرد سالاری

نظام مرد سالار، نظامی است که در آن زن مطیع و جزء مایملک مرد به حساب می‌آید و مرد به عنوان رئیس خانواده، مالک و حاکم بر وجود زن است و برای خود این حق را قائل است که هرگونه که بخواهد با همسر خود رفتار کند و اگر از انجام رابطه جنسی نافرمانی کند حتی او را مورد ضرب و جرح قرار دهد، (رحمتشاهی، ۱۳۸۲، ص ۱۳۲). وجود چنین رابطه ناعادلانه - ای میان دو انسان واقعیتی است که در بسیاری از جوامع، همچون جامعه ما جاری است و نقش مهمی در بروز خشونت و تداوم آن دارد.

در ایران به عنوان یکی از جوامع مرد سالار، نوع نگاه مرد سالارانه و نوع رویکرد استوار بر استبداد هنوز در جامعه سنتی ما به قوت خود باقی است. فرهنگی که به دیوار کشیدن بین زن و مرد، مردان را به عنوان جنس برتر و زنان را به عنوان جنس ضعیف و دوم معرفی کرده است. در چنین جوامع زن تابعی از مرد به حساب می‌آید که استقلال برای او ریسک بزرگی محسوب می‌شود و حتی جسارت طرح و اظهار نظر در مورد مسائل مربوط به خود از او گرفته شده است. چنین زنی اگر تابع مرد نباشد، قطعاً ناسازگار قلمداد خواهد شد. در عوض این مرد است که هر چه را که اراده کند به انجام می‌رساند حتی اگر اعمال خشونت نسبت به دیگران باشد.

بسیاری از این اعمال خشونت‌ها از طریق یادگیری و الگوبرداری است. آلبرت باندورا^۱ پایه گذار نظریه یادگیری اجتماعی معتقد است، ما چگونه رفتار کردن را از مشاهده‌ی دیگران و مدل سازی از رفتار آنان فرا می‌گیریم. در نتیجه احتمال خشونت ورزی از سوی اشخاصی که تجربه خشونت را داشته اند، نسبت به کسانی که تجربه خشونت کمتری را داشته یا اصلاً تجربه‌ی خشونت را نداشته اند بیشتر است، (برخوری مهنی، ۱۳۸۹، ص ۳۲). در واقع چنین مردانی عموماً در خانواده‌هایی بزرگ شده‌اند، خشونت در میان آن‌ها رفتاری متداول و جا افتاده بوده، بطوری که به دفعات شاهد بد رفتاری با مادر، دختران خانواده از طرف پدر یا برادر بزرگتر - حتی کوچکتر - بوده‌اند و یا این که خود قربانی همین خشونت‌ها بوده‌اند، (ساعی ارسی، نیک نژاد، ۱۳۸۹، ص ۱۱۲).

لذا بسیاری از مردان با آموزش‌هایی که در خانواده می‌بینند و علاوه بر این، طبق برخی الگوهای فرهنگی که در آن مرد را انسان قوی، زورگو، پر خاشگر و بی احساس معرفی می‌کند، اعمال رفتار خشونت آمیز و انجام رابطه جنسی بدون رضایت و در هر زمان و مکانی، حق

¹ Albert Bandora

طبیعی و بی چون و چرائی برای خود به شمار می‌آورند تا در مقام شوهر از آن برای سرکوب زنان، استفاده کنند. به عبارت دیگر در خانواده‌هایی که تلقی پدر سالارانه وجود دارد و اعمال خشونت مشروع نگاشته می‌شود، احتمال بروز و پذیرش خشونت بیشتر است و هر چه این فرهنگ در خانواده ضعیف تر باشد خطر توسل به خشونت کاهش می‌یابد. در جوامع سنتی، ارزش‌های مرد سالار، ارزش‌هایی مشروع و غیر قابل انکار است و هر گونه مقاومت در برابر آن به معنای سرپیچی از هنجارها و عرف اجتماعی قلمداد شده، واکنش شدید اجتماعی و عرفی را بر می‌انگیزد، (یزد خواستی و شیری، ۱۳۸۷، ص ۵۷).

بسیاری از این سنن یا راسا موجد پدیده خشونت بوده یا سبب تشدید و سرعت بخشیدن به روند آن می‌شوند. همین عقاید غلط است که به مردان نوعی احساس محق بودن برای اعمال خشونت جنسی علیه زنان را می‌دهد. در این میان نقش دولت‌ها در زمینه تغییر نگرش‌های سنتی و مبارزه با سنت‌های خشن و زیان بار بسیار حائز اهمیت است و قصور دولت می‌تواند زمینه را برای گسترش و تشدید چنین خشونت‌هایی فراهم کند. این در حالی است که ماده ۴ اعلامیه رفع خشونت علیه زنان بیان می‌دارد: «دولت‌ها باید خشونت علیه زنان را محکوم نموده و هیچ گونه آداب و رسوم، سنت یا امور مذهبی یا موارد دیگری را که مانع انجام وظایف آنها در رابطه با از بین بردن این پدیده می‌شود نباید تشویق کنند.»^۱ بنابراین اعمال خشونت در بستر زناشویی را باید دارای مجوز اجتماعی دانست، که ریشه‌ای عمیق و دیرینه در فرهنگ دارد و آن چنان رواج یافته که غالباً نادیده گرفته می‌شود. زنان با اهمیت بخشیدن به اقتدار ریاست مابانه‌ی مردان، عدم حمایت از دختران خشونت دیده خود و دفاع از رفتارهای مرد سالارانه و اشاعه فرهنگی که در آن پسران در موقعیت برتر از دختران قرار دارند، به این نوع خشونت مشروعیت می‌دهند و نشان می‌دهند که خود، آموزگار فرهنگ تبعیض‌های جنسی اند و تا زمانی که سنت مرد سالاری در جامعه ما ریشه دارد و مرد حق را برای خودش قائل است که بر زن فرمان راند، تجاوز در بستر زناشویی وجود خواهد داشت.

۲-۴- پذیرش فرهنگی خشونت از سوی زنان

در کشور ما زنان در اثر فشارهای سنتی که دامنه‌ی گسترده دارد، به این مسئله خوگرفته‌اند، که خشونت جزئی از زندگی آنها باشد و چنان در بافت ذهنی و رفتاری خود به

¹ Declaration on The Elimination of Violence Against Women UN/DPI. (New York) 1997

خشونت تسلیم شده اند که کمتر نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند. در خانواده هایی که مسئله مرد سالاری حاکم است، زن در اثر بی پناهی و تا حدودی هم به دلیل پذیرش فرهنگی آن، وضعیت موجود را و در راستای آن تحمل خشونت جنسی پیاپی و مکرر را به عنوان قسمتی از زندگی قبول می‌کند، (قریب لو، ۱۳۸۲، ص ۵۲). الگوهای فرهنگی حاکم بر جامعه، غالباً تجاوز در بستر زناشویی را به عنوان هنجاری پذیرفته و در مواردی به آن مشروعیت سنتی می‌دهند. به طوری که زنان در صورت امتناع از برقراری رابطه جنسی و یا انتقاد از این نوع رابطه جنسی، حتی از سوی زنان دیگر نیز مورد سرزنش قرار گرفته و زن را محکوم به عدم انجام وظایف همسری کرده و از وی تقاضای پذیرش این امر برای حفظ زندگی زناشویی خود می‌نمایند. چرا که از نظر آنان یک امر طبیعی بوده و مرد حق دارد با همسر خود به هرگونه که می‌خواهد رابطه جنسی داشته باشد و این زن است که به خاطر بهانه جویی زندگی خود را تحت الشعاع قرار داده است. زمانی که فرهنگ خانواده از مردان انتظار دارد که قوی و مسلط باشند و طرف مقابل را بزدل و بی کفایت بدانند، بزه دیدگی جنسی زنان افزایش می‌یابد. آن جا که فرهنگ خانواده از زنان انتظار صبر و بردباری فراوان در مقابل رفتار نامعقول مردان دارد و معتقد است که زنان با لباس سفید به خانه همسر می‌روند و با کفن از آن خارج می‌شوند دیگر نمی‌توان انتظار داشت که مردان خود را ملزم به رعایت حداقل حقوق همسر خود نمایند بنابراین اعمال خشونت علاوه بر دارا بودن مجوز اجتماعی، ریشه‌های عمیقی در فرهنگ نیز دارد. عقاید متعصبانه و آداب و رسوم ناشی از سنت‌های غلط به اعمال رویه‌های سنتی یا عرفی خشن و زیان بار متعددی علیه زنان منجر می‌شود که باید نقض جدی و فاحش حقوق بشر تلقی شود. وجود چنین سنت هایی مانعی مهم در برابر جرم انگاری این پدیده می‌باشد. در جوامع سنتی، سکوت در برابر پرخاشگری‌ها و حتی ضرب و شتم شوهر نشانه‌ی صبوری و سازش پذیری زن در برابر مشکلات زندگی محسوب و چنین زنی را به عنوان زنی شایسته و وفادار برای زندگی تلقی می‌نمودند.

در انگلستان نیز زنان بیان نمودند، با بیان خشونت جنسی، همسران خود را منفی جلوه می‌دهند. در تحقیق انجام شده توسط راسل، یک خانم چنین بیان داشت که: «من احساس می‌کردم که با بیان حقیقت به همسرم خیانت می‌کنم. (Russell, D, 1990, 65). در واقع این امر نشان دهنده این است که موضوع وفاداری و رازداری یک عامل معمول در رابطه‌های پر خشونت است. و زنان سکوت در مقابل خشونت جنسی را، وفاداری به همسر و حفظ حریم

خانواده تلقی می‌کنند. در مقابل، اعتراض مترادف با بی‌آبرو کردن شریک زندگی و مطیع نبودن نسبت به رئیس خانواده به شمار می‌آید.

اصولا در ایران نیز خشونت جنسی مردان علیه زنان یک اصل پذیرفته شده و مورد قبول است. که نه تنها غالب مواقع ناهنجاری شناخته نمی‌شود، بلکه اگر خلاف آن عمل شود سبب تعجب همگان خواهد شد. سهم زنان در اشاعه فرهنگ خشونت، بسیار حائز اهمیت است، چرا که سنت‌های ما نیز از دیرباز این طرز تفکر را به زنان القاء نموده است، که ساختار جنسیت زنانه ایجاب می‌کند که زنان موجوداتی بی‌اراده، منفعل، مطیع و سر به زیر باشند و خشونت علیه خودشان را به عنوان قسمتی از وضعیت زنانه پذیرا می‌باشند و تمایلی به قبول قربانی شدن خود ندارند. چرا که این موضوع بسیار دردناک است که فرد احساس کند، توسط کسی که به او برای حمایت و دوست داشته شدن تکیه کرده، مورد تجاوز قرار گرفته است. برای بسیاری از زنان که استقلال مالی یا مهارتی برای فعالیت ندارند و از لحاظ اجتماعی حمایتی از آنها صورت نمی‌گیرد، قبول اینکه توسط شریک زندگی خود مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، ترک رابطه را بسیار سخت می‌کند. زنانی که مورد تجاوز از طرف همسرانشان قرار گرفته‌اند به سختی زندگی خود را تحمل می‌کنند، با این وجود تمایلی به اطلاق کلمه تجاوز به این تجربه ندارند. این امر موضوعی متداول در تحقیقات صورت گرفته در انگلستان در زمینه تجاوز به همسر است، که زنان تمایلی برای به کار بردن کلمه «تجاوز» یا «تعرض جنسی» در هنگام صحبت در مورد داشتن رابطه جنسی به وسیله زور و اجبار توسط همسرانشان ندارند.

نتایج مصاحبه صورت گرفته توسط فینکلهور^۱ و وایلوو^۲ در خصوص زنی که توسط همسرش مورد ضرب و شتم متداول قرار می‌گرفت، نشان می‌دهد که همسرش از او روزی سه بار برقراری رابطه جنسی طلب می‌کرد، اگر او قبول نمی‌کرد، همسرش او را کتک می‌زد یا به او فحاشی یا او را از خانه بیرون می‌کرد و همچنین همسرش او را چهار بار مجبور به برقراری رابطه جنسی در حضور فرزندانشان کرده بود. این زن در صحبت با مصاحبه‌کننده به تمامی این موارد اشاره کرده بود ولی زمانی که از وی سوال پرسیده شد که آیا تا کنون مورد تجاوز قرار گرفته‌اید؟ در جواب بیان کرد که خیر. زنی که به طور مداوم مورد ضرب و شتم و خفگی در هنگام رابطه جنسی قرار می‌گرفته، تا حدی که به مرض بیهوشی برسد، اعتقادش بر این بود که مورد تجاوز قرار نگرفته و تنها به خاطر ترس خود تن به این رابطه داده است، (Finkelhor & YIIo, 1985, 155)

¹ Finkelhor

² YIIo

بروان^۱ و پاگلو^۲ هر دو در تحقیقات خود به مواردی اشاره کردند که زنانی که چنین تجربه‌ای را داشته‌اند، به شدت از لحاظ فیزیکی آسیب دیده‌اند و حتی به صدمات جرحی دچار شده‌اند. پاگلو به این نکته اشاره می‌کند که بسیاری از زنان به خاطر شدت صدمات جسمی وارده به آنها در هنگام رابطه جنسی، این تجربه را به عنوان یک تجربه خشونت جنسی نمی‌دانند بلکه آن را به عنوان یک اتفاق خشونت آمیز یا مورد ضرب و شتم قرار گرفتن تلقی می‌کنند. سایر دلایل این است که تصور اشتباه آنها از نقش زن در رابطه زناشویی، عدم آگاهی از چگونگی داشتن رابطه جنسی معقول، احساس شرم و گناه از وقوع چنین اتفاقی و ناتوانی در بیان این تجربه تلخ، آن‌ها را از اطلاق کلمه تجاوز به این امر باز می‌دارد، (Browne & Pagelow, 1988, 125). تحقیقاتی که توسط ویلیامز در سال ۱۹۸۴ صورت گرفت، این نظریه را بیان کرد که افراد به سناریو کلاسیک تجاوز بیشتر اعتقاد دارند، که یک فرد ناشناس در مکانی تاریک و خلوت مرتکب این عمل گردد. اکثریت نیز این موضوع را به عنوان تجاوز می‌شناسند. این سناریوی کلاسیک تجاوز، مدرک مناسبی به قربانی می‌دهد تا هم خود و دیگران را قانع کند که مورد تجاوز قرار گرفته است، (williams, 1984, 459-467).

۲-۴- عدم آگاهی زنان از حقوق خود

آشنا نبودن زنان با حقوق قانونی، اجتماعی و انسانی خود، از موثرترین عللی است که سبب بروز پدیده‌ی خشونت، تداوم، تکرار و همچنین تشدید آن می‌شود. ترویج فرهنگ‌های نادرستی که نسل به نسل به زنان جامعه ما منتقل گردیده و عدم آگاهی زنان از حقوق خود، علت اصلی سوء استفاده‌هایی است که در طول تاریخ نسبت به آنان صورت گرفته است.

بسیاری از زنان ما هیچ‌گاه نیاموختند، که هیچ انسانی حتی شوهر و پدر حق تجاوز به حریم حقوق آنان را ندارد. ایراد ضرب و جرح و برقراری رابطه جنسی با اجبار و زور حق قانونی وی و جزئی از زندگی آنها نیست. همان‌گونه که در اعلامیه حقوق جنسی در بیان تفصیلی این حقوق بیان شده است: «میل جنسی یک بخش جدایی‌ناپذیر از شخصیت هر انسانی می‌باشد. یکی از حقوق جنسی، حق استقلال جنسی و امنیت بدنی جنسی می‌باشد که این حق شامل قابلیت تصمیم‌گیری‌های خود مختارانه در خصوص زندگی جنسی با در نظر گرفتن اخلاقیات اجتماعی و فردی هر شخصی است. این حق همچنین در بردارنده کنترل و لذت از اندام‌های

¹ Browne

² Pagelow

خود و رها از هرگونه شکنجه، معیوب کردن و خشونت در هر شکلی است.» لذا برخورداری زنان از حق امنیت بدنی و استقلال جنسی، برابری حقوق زن و مرد، غیر ممکن نیست و به دست خود زنان می‌تواند به واقعیت تبدیل شود. موقعیت فعلی زنان در خانواده و جامعه را باید ناشی از عدم آگاهی آنها نسبت به حقوق خود و عدم شناخت جایگاه واقعی خود دانست. بسیاری از زنان، هیچ‌گاه به چنین حقوق برابری حتی نیاندیشیده‌اند، و چنین حقی را برای خود قائل نیستند. آنچه آنان آموخته‌اند، نوعی انفعال، اطاعت و تسلیم شدن به شرایط موجود است. نادیده گرفتن حقوق زنان در تاریخ ریشه‌ای طولانی دارد که ناشی از ناآگاهی زنان از حقوق خود است. اگر مردان بدانند که زنان حقوق خود را می‌شناسند و قادر به دفاع از آن هستند، دیگر هیچ مردی به خود اجازه شکستن حریم حقوق آنها را نخواهد داد. گرچه زنان جامعه ما گرفتار هنجارهای سنتی هستند، که حتی کم‌ترین حقوق آنها را هم نادیده گرفته است و زنان را مورد اجحاف قرار داده است. فهم اشتباه زنان از نقش خود در روابط زناشویی مبنی بر اینکه وظایف همسری اشاره به روابط جنسی دارد و زن باور دارد، روابط جنسی بخشی از وظایف اوست و فرهنگ در این موضوع تاثیر به‌سزایی دارد.

پژوهش‌هایی که در انگلستان از بسیاری از زنان بزه‌دیده تجاوز جنسی توسط همسرانشان، صورت گرفته است، زنان به این موضوع اعتقاد داشتند که آنها طبق تعهدات زناشویی خود موظف هستند به هر گونه عمل جنسی تن بدهند و به همین دلیل این امر را تجاوز ندانسته و بیان می‌نمودند: «او شوهر من بود و من همسر او، و من وظیفه داشتم که رضایت او را تامین کنم. (Russell, 1990, 51). همچنین زنان بیان نمودند: «هر بار که رابطه داشتیم بر خلاف میل من بود ولی من می‌دانستم که باید این کار را انجام بدهم چرا که من همسرش بودم.» (Ibid. 79). معمولاً زنانی که توسط همسرشان مورد تجاوز قرار می‌گیرند، خود را به خاطر اینکه حرفی زدند یا کاری کردند که می‌دانستند موجب عصبانیت و اعمال خشونت همسرشان می‌شود، سرزنش کرده و مسئول این خشونت جنسی می‌دانند. بعضی از زنان فکر می‌کنند که دچار مشکلی هستند یا اشتباه می‌کنند که نمی‌خواهند رابطه جنسی داشته باشند. و این چنین بیان می‌کنند: «اگر من ممانعت در انجام این امر کنم او به سراغ زن دیگری می‌رود. و این موضوع خطا و گناه من است. چه بخواهم یا نه باید تسلیم این کار بشوم.» (Ibid. 53).

در واقع می‌توان گفت زنان ما دچار نوعی عدم خود باوری‌اند، یعنی اولین کاستی از تلقی زنان از خود آنها آغاز می‌شود. باور فرهنگی و به لحاظ روانی وابسته، که از ابتدا آموخته‌اند که باید به کسی تکیه کنند و تصور می‌نمایند بدون مرد قادر به انجام هیچ کاری نبوده و ریاست

متعلق به مردان و زن فرمان‌پذیر و مطیع است، و زنان باید به خواسته‌های جنسی مرد تحت هر شرایطی پاسخ دهند، موجب چنین خشونت‌هایی گردیده است. به عبارت دیگر باید گفت که حافظ چنین سنت‌هایی خود زنان هستند. سنت‌هایی که سلطه مردان بر زنان را ترویج و توجیه می‌کنند بیشتر توسط خود زنان محافظت می‌شود. به نظر نگارنده، آن چه مسلم است آن که برای رسیدن به جامعه پیشرفته و متعالی، زنان نقش حائز اهمیتی دارند و برای تسریع روند پیشرفت کشور، نخست باید زنان به تأثیر و اهمیت نقش خود آشنا شوند و دانش حقوقی آنان افزایش یابد. در مجموع ساختار اجتماعی و فرهنگی می‌تواند مانع از توسعه وضعیت اجتماعی زنان شده، و نتیجتاً زنان را به دلیل بی‌سوادی و عدم آگاهی از حقوق خود، بیشتر در معرض تضییع حقوق و بزه دیدگی قرار بدهد. از طرفی قوانین حمایتی در عرصه حقوق زنان، زمانی دارای جنبه کاربردی و الزامی است که دولت بستر اجرایی آن را به واسطه ارتقاء سطح آگاهی‌های جامعه و بارز نمودن ارزش‌های انسانی و حقوق بشری فراهم نماید. بدین سان در راستای اعمال برنامه سیاست جنایی مطلوب، از اولویت‌های برنامه دولت در مسأله حمایت از زنان، زدودن فرهنگ مردسالار و زن‌ستیز جامعه از طریق نهادهای آموزشی، به منظور حذف و اصلاح ذهنیت‌های خاص سنتی و جایگزینی رفتارهای مسالمت‌آمیز در روابط مرد و زن می‌باشد. ایجاد تشکل‌های زنان به منظور احیا و ارتقای حقوق و شخصیت زنان، حذف قبح اجتماعی مراجعه به کلانتری‌ها و مراجع قضایی توسط زنان از طریق آگاهی و اطلاع‌رسانی عمومی، برگزاری میزگرد و کارگاه‌های آموزشی توسط تشکل‌های خاص زنان جهت آموزش زنان برای مقابله منطقی و صحیح با سوء استفاده علیه شان و آموزش و تربیت تمامی اقشار جامعه در خصوص حقوق انسانی زنان، که تمامی تدابیر فوق در حقیقت درصدد حمایت از حقوق زنان هستند.

نتیجه‌گیری

خانواده واحدی اجتماعی است که از دو جنبه دارای اهمیت است: نخست کارکرد درونی و ارتباط قوی و متقابل اعضای خانواده که قوت آن برخاسته از روابط عاطفی است. دوم ارتباط خانواده با جامعه ای بزرگتر؛ زیرا پویایی و پیشرفت جامعه، با پویایی و سلامت خانواده مرتبط است. این اهمیت موجب شده است که خانواده به عنوان واحد اجتماعی بنیادین، در طی قرون و اعصار با تغییرات و تحولاتی اندک، موجودیت خود را حفظ کند، به گونه ای که در تمامی جوامع، ازدواج به عنوان نقطه‌ی آغازین تشکیل خانواده شناخته شده است که اگر چه صور

گوناگون و با تشریفات متفاوت یا بدون تشریفات منعقد می‌شود، اما نشان از شناسایی مفهوم خانواده در تمامی جوامع دارد. از سوی دیگر تاثیر مستقیم و غیر مستقیم، اما پایدار خانواده بر جامعه بزرگتر، موجب گردیده این نهاد، موضوع مطالعه علوم مختلف قرار گیرد. به همین جهت است که در علم جامعه شناسی، همان اندازه به خانواده پرداخته می‌شود که علم حقوق آن را مورد توجه قرار داده می‌دهد. اهمیت خانواده در حفظ ساختار سالم اجتماع موجب شده است که دولت‌ها هر یک به زعم خود تدابیری را در جهت حفظ و تحکیم آن اتخاذ نمایند. امروزه واکنش‌های اجتماعی در برابر مسائل خانوادگی تحول یافته است، به گونه ای روابط اعضای خانواده را نمی‌توان صرفاً به خود آنان مربوط دانست لذا ورود خانواده از برخی جنبه‌ها به حوزه حقوق عمومی یا به عکس و دخالت حقوق عمومی در خانواده، ناشی از ارتباط یافتن خانواده با نظم عمومی و مسوولیت دولت در حفظ این نظم است. در توجیه این تفکر، توجه به حریم خصوصی و تعیین مرزهای آن ضروری است. پس به طور کلی می‌توان گفت که خانواده یک کانون اجتماعی است که منشاء تشکیل آن توافق است. پایداری خانواده نیازمند تنظیم روابط اعضای آن است تا از مجادلات پیش گیری شود. در تنظیم این روابط گاه ضمانت اجراهای مدنی کفایت می‌کند و گاه نیاز به ضمانت اجراهای قهرآمیز و تا حدی سرکوبگر است، که آن گاه تصویب مقررات کیفری ضرورت می‌یابد که به رغم ضرورت رعایت اصل حداقلی بودن دخالت حقوق کیفری در روابط خانوادگی، جرم انگاری برخی رفتارهای سوء در این عرصه باید مورد توجه قرار گیرد. قانونگذار ایران کم تر به این موضوع پرداخته است در حالی که ضرورت ایجاب می‌نمود که برخی رفتارهای سست کننده بنیان خانواده جرم انگاری می‌شد که از این جمله، عبارت است از جرم انگاری خشونت خانگی.

خشونت خانگی، امروزه با روند رو به رشد خود و پیچیدگی‌های خاصی که پیدا کرده است، به عنوان نقض اساسی‌ترین حقوق زنان توجه همگان را به خود جلب نموده است. این پدیده که از نظر تاریخی قدمتی به اندازه عمر بشر دارد از دیرباز در زندگی انسان وجود داشته است، اما در عین حال مدت زمان زیادی نیست که مورد توجه قرار گرفته است. حتی با وجود کلیه اقدامات و توجهاتی که خصوصاً در سال‌های اخیر در بعد ملی و بین‌المللی نسبت به خشونت صورت گرفته است، اما هر روزه زنان در سراسر جهان به اشکال گوناگون هدف خفیف‌ترین تا شدیدترین شکل خشونت واقع می‌شوند. خشونت دارای ابعاد گسترده و ویژگی‌های خاصی است که متأسفانه عامه مردم تنها خشونت جسمانی را به دلیل بر جای گذاشتن آثار ظاهری بر جسم زن، خشونت بر علیه آنان به شمار می‌آورند و سایر اشکال خشونت از جمله خشونت روانی، مالی

و جنسی نه تنها در افکار عموم بلکه در قانون نیز جایگاهی ندارند. این در حالی است که خشونت در بستر زناشویی به دلیل پنهان بودن و سکوت زنان در مقابل این عمل نیازمند حمایت ویژه قانونگذار می‌باشد. در این راستا قصور دولت در جرم انگاری تجاوز جنسی در روابط زناشویی، آثار مخربی را بر جسم و روان زن خشونت دیده، کودکان شاهد خشونت و حتی در کل اجتماع از خود بر جای می‌گذارد، که با ملاحظه آنها لزوم مبارزه با تجاوز جنسی روشن خواهد شد.

آنچه مسلم است، دولت‌ها هیچ‌گاه قادر نخواهد بود که این پدیده را کاملاً ریشه کن نماید، اما با استفاده از شیوه‌های گوناگون می‌توان آن را تا حدود زیادی مهار و کنترل نمود. چنین مبارزه‌ای نیازمند فراهم نمودن مقدماتی است، از جمله گام نخست، شناخت و درک صحیح از تجاوز جنسی در روابط زناشویی، و ابتدائاً مشخص شود که چه رفتارهایی خشونت آمیز به شمار می‌آید تا بتوان راهکارهایی را در جهت مهار آن ارائه نمود. تعیین گستره و میزان خشونت با استفاده از روش‌های کسب آمار واقعی در مرحله بعد در تعیین ابعاد و کیفیت مبارزه موثر خواهد بود. پس از شناخت خشونت و عوامل آن، رفع موانع فرهنگی، اعتقادات و باورهای نادرست، و وجود فرهنگ مرد سالاری که از دیرباز در میان خانواده‌های ایرانی به چشم می‌خورد و حتی آثار چنین فرهنگی به حوزه‌های اجتماعی نیز نفوذ نموده است از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

علیهذا قانونگذار ایران با وجود خلاء قانونی در خصوص تجاوز در بستر زناشویی با حذف مواد خشونت‌زا و تبعیض آمیز و با مطالعه نظام کیفری انگلستان در برخورد با زنان بزه دیده که نشانگر یک ماهیت تقریباً مثبت از این نظام است، هر چند هیچ نظامی خالی از اشکال نیست، لکن سیاستی که این نظام در پیش گرفته، با تکیه بر پژوهش‌ها و واقعیات علمی و اطلاعات روز، توجه به ابعاد گوناگون موضوع و نگاه واقع بینانه به مسئله، همه عواملی است که نشان دهنده درستی سیاست انتخابی است، که می‌تواند برای مقننین کشور ما یک الگو راهگشا باشد. تجربه‌ای که این نظام حقوقی انگلستان در مورد جرم انگاری تجاوز جنسی زناشویی و فراز و نشیب‌هایی که در این راستا داشته است اثبات می‌نماید که توجه به حمایت از زنان در قالب جرم انگاری این امر، ضمن تبیین حقوق زنان در زندگی زناشویی، اقدام برای رفع خشونت علیه زنان را بهتر تامین می‌نمایند. در واقع ساختار نظام حقوقی انگلستان در برخورد با پدیده خشونت در بستر زناشویی و توجه به شخصیت آسیب‌پذیر زنان می‌تواند الگوی مناسبی در رفع کاستی‌های قانونگذاری و فرهنگی پیش روی نظام حقوقی ایران قرار دهد.

به این ترتیب قوانین ایران در جرم انگاری و تعیین عناصر تشکیل دهنده‌ی جرم، تبیین معیار عنف و رضایت، نحوه رسیدگی و قوانین مجازات این جرائم، نیازمند یک بازنگری گسترده می‌باشد که با این قوانین ناکارآمد نمی‌توان گامی برای تضمین و حمایت از حقوق جنسی برداشت و نسبت به احقاق آن اقدام کرد. در این خصوص نگاهی به حقوق کشورهای غربی همانند انگلستان که به توصیف تجاوز جنسی زناشویی پرداخته، می‌تواند در قانون نویسی در این زمینه موثر واقع شود

پیشنهادات

با نگاهی به قوانین کشور انگلستان که در مورد توجه به خشونت خانگی خصوصا تجاوز جنسی در روابط زناشویی پیشرفت‌های زیادی داشته است که می‌توان در باب حمایت از زنان قربانی خشونت جنسی پیشنهادهاتی را مطرح نمود:

- ایجاد فرصت‌های لازم جهت اصلاح و بازنگری قوانین موجود و وضع قوانین جدیدی که زنان را تحت حمایت خود قرار داده و به طور صریح خشونت خانگی و تجاوز جنسی در روابط زناشویی را به عنوان مصداقی از آن به عنوان جرم اعلام نماید.
- اعمال برنامه سیاست جنایی مطلوب، در مسأله بزه دیدگی زنان در بحث تجاوز جنسی در روابط زناشویی.
- زدودن فرهنگ مرد سالار و زن ستیز جامعه از طریق نهادهای آموزشی به صورت گنجانیدن مواد آموزشی و تربیتی خاص در مراکز آموزشی، به منظور حذف و اصلاح ذهنیت‌های خاص سنتی، جایگزینی رفتارهای مسالمت آمیز در روابط مرد و زن و آگاهی دادن به زنان در رابطه با حقوق اجتماعی آن‌ها.
- تاسیس مراکز مشاوره خانوادگی و حقوقی رایگان برای زنان آسیب دیده از رابطه.
- برشمردن تجاوز در روابط زناشویی به عنوان یکی از مصادیق عسر و حرج ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی ایران

منابع

- ۱- استوارت میل، جان، «انقیاد زنان»، ترجمه علالدین طباطبائی، نشر هرمس، چاپ چهارم ۱۳۹۳.
- ۲- انصاریان، حسین، «نظام خانواده در اسلام»، انتشارات ام‌ابیه، چاپ سی و هشتم، ۱۳۹۰.

- ۳- اعزازی، شهلا، «ساختار جامعه و خشونت علیه زنان، رفاه اجتماعی»، فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، سال چهارم، شماره ۱۴، پاییز ۱۳۸۳.
- ۴- آشوری، محمد، معظمی، شهلا، «نگاهی به پدیده همسر کشی در استان فارس»، مجله‌ی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۵۸، زمستان ۱۳۸۱.
- ۵- آشوری، محمد، «جایگزین زندان یا مجازات‌های بنیابین»، تهران، نشر گرایش، چاپ نخست، ۱۳۸۲.
- ۶- برخوردار مهنی، سیماء، «حمایت از زنان بزه دیده خشونت خانگی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۹.
- ۷- بهجت، محمد تقی، «رساله توضیح المسائل»، قم، انتشارات دفتر معظم له، چاپ سی و چهارم، ۱۳۸۸.
- ۸- حلی، ابوالقاسم نجم الدین، (محقق حلی)، «شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام»، جلد دوم، انتشارات معروف، چاپ سوم، ۱۳۸۵.
- ۹- خمینی، روح الله، «رساله توضیح المسائل، انتشارات تنظیم و نشر آثار امام خمینی» (موسسه چاپ و نشر عروج)، چاپ چهارم، ۱۳۹۲.
- ۱۰- دورکیم، امیل، «تربیت و جامعه شناسی»، ترجمه علی محمد کاردان، دانشگاه تهران، بهار ۱۳۷۶.
- ۱۱- ساعی ارسی، ایرج و زهرا، نیک نژاد، «تحلیل ۱ جامعه شناختی خشونت علیه زنان»، فصلنامه علوم رفتاری، دوره پنجم، شماره ۱۲، ۱۳۸۹.
- ۱۲- رحمتشاهی، ملیسا، «خشونت علیه زنان، رویکرد ملی و بین‌المللی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه علوم تحقیقات واحد تهران، ۱۳۸۲.
- ۱۳- شعبانی نصیری، محمد، «مطالعه تطبیقی ساست جنایی ایران و انگلستان ناظر بر جرایم جنسی خشونت‌آمیز»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جزا و جرم شناسی، دانشگاه علوم و تحقیقات تهران، ۱۳۸۷.
- ۱۴- شیخ الاسلام، فریده، «خشونت علیه زنان در کردستان»، دفتر امور زنان نهاد ریاست جمهوری، ۱۳۷۹.
- ۱۵- صانعی، یوسف، «رساله توضیح المسائل»، انتشارات دفتر معظم له، چاپ دوم، ۱۳۸۴.

- ۱۶- صادقی فسایی، سهیلا، کامل قالیباف، آتنا، «فرهنگ خشونت خانگی علیه زنان با تاکید بر نقش پلیس در کاهش آن»، فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات، سال هشتم، شماره ۲۶، بهار ۱۳۹۱.
- ۱۷- عظیمیان، عسل، «خشونت علیه زنان و تدابیر حمایتی در برابر آن با نگاهی به سیاست جنایی انگلستان»، پایان نامه کارشناسی ارشد، حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، ۱۳۸۷.
- ۱۸- عرب خراسانی، سمیه، «علل، آثار و پیامدهای حقوقی-اجتماعی خشونت جنسی علیه زنان و دختران در خانواده (مطالعه موردی شهر تهران)»، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته مطالعات زنان، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه علوم تحقیقات تهران، ۱۳۹۰.
- ۱۹- قریب لو، شیماء، «زن آزاری و راهکارهای پیشگیری از آن» پایان نامه کارشناسی ارشد، حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات، ۱۳۸۲.
- ۲۰- کاتوزیان، ناصر، «قانون مدنی در نظم حقوق کنونی»، نشر میزان، چاپ سی ام، ۱۳۹۰.
- ۲۱- کار، مهرانگیز، «پژوهشی درباره خشونت علیه زنان»، تهران، نشر روشنگران و مطالعات زنان، چاپ چهارم، ۱۳۸۱.
- ۲۲- معتمدی مهر، مهدی، «حمایت از زنان در برابر خشونت سیاست جنایی انگلستان»، نشر برگ زیتون، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۲۳- مکارم شیرازی، «رساله توضیح المسائل»، انتشارات هاتف مشهد، چاپ بیست و هشتم، ۱۳۸۹.
- ۲۴- یزد خواستی، بهجت و شیرینی، حامد، «ارزش‌های پدر سالاری و خشونت علیه زنان»، نشریه مطالعات زنان، سال ششم، شماره ۳، زمستان ۱۳۸۷.
- ۲۵- یوسفی مراغه، مهدی، «ارایه خدمات به بزه دیدگان در فرآیند جنایی»، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی تهران، ۱۳۸۷.

- 26- Ashworth, Andrew. Principles of Criminal Law. Oxford University Press, second edition, 1992.
- 27- Browne & Pagelow. Marital Rape: Sexual Abuse of wives. wife rape: understanding the response of survives and service provides, 1988.
- 28- Bromley, P.M. Family Law, 5th edition, London, 1976.
- 29- Bergen. R, Marital Rape, National Electronic Network on Violence Against Women, Applied Research Forum, 2009.
- 30- Declaration on The Elimination of Violence Against Women UN/DPI. (New York) 1997.

- 31- Finkelhor, D and Yiio, K. The Dark Side of Families, London: Sage,1985.
- 32- Finkelhor, D. & Yllo ·K. (1985). License to rape Sexual abuse of wives. New York: Holt, Rinehart, &Winston.
- 33- Henderson, Sheila. service Provision to Women Experiencing Domestic Violence in Scotland, The Scottish office central Research unit ,1997.
- 34- Hale, Matthew. History of the Pleas of the Crown.Vol.1 Professional Books,1736.
- 35-Hale, Matthew, Marita Rape (A Call to Advocacy), Pennsylvania Coalition. Against Domestic Violence, *Washington*, 2009.
- 36- Hanmer Jalna & Itzin Catherine. Home Truths about Domestic Violence: Feminist Influence on Policy and Practice a reader. London, New York, Routledge, 2000.
- 37- Homles, Ronalad & Homles, Stephen profiling Violent Crimes, SAGE Publication, Second edition,1996.
- 38-Lord High Chancellor, The Law Commission: Criminal Law Rape Within Marriage by the pursuant to section 3(2) of the Law Commissions Act 1965, London,1992.
- 39- Painter, K, Wife, Rape, Marriage and the Law, University of Manchester,1991.
- 40- Russell D. Rape in Marriage, Indianapolis, Indiana University Press,1990.
- 41- Sexual Offences Act 1976.
- 42- Sexual Offences Act 2003.
- 43- The United Nations and The Advancement of WomenDocument 116: preliminary Reports or The Special Rapportour on Violence Against Women to Commission On Human Rights, New York 1945-1995.
- 44- UK Center for Research on Violence Against Women.
- 45- Walston .E, Roderick. Women’s Rights Hand Book Under the Supervision of the California Attorney General’s Public Rights Division, Civil Rights Enforcement Unit 1999.
- 46- Williams. Classic rape: When do victim report? Social problem, 31(4), 1984.
- 47- Yllo, K, Marital Rape, The Battered Womens Justice Project, Washington,1996.
- 48- Zand, R. Frequency and correlates of spouse abuse by type: Physical, sexual and psychological battering among a sample of Iranian women. International Journal of Mental Health and Addiction, Vol. 6, 2008.



Marital Rape in Iran and England from Social and Legal Point of View

*Zahra Kazemi**
*Ghassem Ghassemi***

Abstract

Family plays an essential role in the survival of society and has always been known as one of the most important social institutions, thus, governments adopt various actions to protect the honor of family. One of these actions is criminalization of behaviors that threaten the family. Violence against women in family, drawn attention as an example of these behaviors and violation of the most fundamental women's rights. Despite all efforts and attentions to violence against women, especially in national and international aspects, every day women around the world are the target of various forms of violence. Having sexual intercourse with wife and other instances of sex without consent against wife is not considered as sexual violence in Iran's Law and Iranian Legislator doesn't consider such acts as a crime in the field of temporary and permanent marriage. And there is a gap about this. While it should be notice about this subject that having sexual intercourse with wife and other instances of sex without consent against wife have been predicted and criminalized in England's Law, and if sexual intercourse done without satisfaction of wife considered as rape. In this paper, investigate marital rape in two areas of law and Socio in Iran and United Kingdom.

Key Words

Criminal Intervention, Marital Relationships, Marital Rape

* Graduated with master's degree in criminal law and criminology, Faculty of Law, Theology and Political Science, Branch of science and research, Islamic azad university, Tehran, Iran. Email: Zahrakazemi88@yahoo.com

** Ph.D. in criminal law and criminology, assistant professor in Faculty of Law, Theology and Political Science, Branch of science and research, Islamic azad university, Tehran, Iran (advisor & corresponding author): ghassem.ghassemi@gmail.com